



A Comparative Study of the "Feeling of Inferiority" Theory and Ways to Deal with it Based on Adler's Individualistic Psychology in the Poems of Iranian and Arab Women Poets (Simin Behbahani, Ghade Alsman)

Zahra Karimi¹ , Sepideh Sepehri^{2*} , Arezo Shomali Oskoei³ , Elahe Hajiha³ 

Abstract

Psychoanalytic criticism is a new and visionary criticism in which the researcher or critic aims to reveal hidden aspects or different behavioral angles and psychological signs in a given work, whether literary or... to analyze the personality of the writer, artist or fictional characters.

Individualistic psychology was founded by Alfred Adler and one of the theories in this individualistic psychology is the theory of inferiority. In this article, which is done in a descriptive-analytical way based on document analysis and the method of library studies, the poems of two contemporary Iranian and Arab poets (Simin Behbahani, Ghadeh Al-Saman) are analyzed and examined based on the theory of inferiority complex based on Adler's individualistic psychology. Placed. The results of the research show that the feeling of inferiority in the poems of Simin Behbahani and Ghade Alsman was due to gender discrimination in the society, and the most important components and indicators that can be found in the poems based on Alfred Adler's individualistic psychology to deal with the feeling of inferiority These two female poets saw, including the mechanisms of superiority, social interest, despair and loneliness, isolation and withdrawal; Glory and protest and love.

Keywords: Psychoanalytic Literary Criticism, Alfred Adler, Sense of Inferiority, Simin Behbahani, Ghade Alsman

1. Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Roudhan Branch, Islamic Azad University, Roudhan, Iran

2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Roudhen Branch, Islamic Azad University, Roudhen, Iran

3. Assistant Professor, Department of Psychology, Roudhen Branch, Islamic Azad University, Roudhen, Iran

Correspondence Author: Sepideh Sepehri

Email: sepidehsepehri2363@yahoo.com

Receive Date: 06.04.2023

Accept Date: 06.05.2023

How to Cite: Karimi Z, Sepehri S, Shomali Oskoei A, Hajiha E., A Comparative Study of the "Feeling of Inferiority" Theory and Ways to Deal with it Based on Adler's Individualistic Psychology in the Poems of Iranian and Arab Women Poets (Simin Behbahani, Ghade Alsmán), *Journal of Comparative Literature Studies*, 2023;17(67):341-379.



بررسی تطبیقی نظریه «احساس حقارت» و شیوه‌های مقابله با آن براساس روانشناسی فردگرای آدلر

در اشعار شاعران زن ایران و عرب (سیمین بهبهانی، غاده السمان)

زهرآ کریمی^۱، سپیده سپهری^{۲*}، آرزوشمالی اسکویی^۳، الهه حاجیه^۴

چکیده

نقد روانکاوانه، نقدی جدید و بینارشته‌ای است که در آن پژوهشگر و یا منتقد، بر آن است تا جنبه‌های پنهان و یا زوایای مختلف رفتاری و نشانه‌های روانی موجود در یک اثر مورد نظر، اعم از ادبی و یا ... را بکاود تا بدین وسیله به تحلیل شخصیت نویسنده، هنرمند و یا اشخاص داستانی پردازد.

روانشناسی فردنگر به وسیله آلفرد آدلر پایه‌گذاری شده است و یکی از نظریه‌های موجود در این روانشناسی فردگرا، نظریه احساس حقارت است. در این مقاله که به شیوه توصیفی-تحلیلی بر مبنای سندکاوی و شیوه مطالعات کتابخانه‌ای صورت گرفته است، اشعار دو تن از شاعران معاصر ایران و عرب (سیمین بهبهانی، غاده السمان) بر اساس نظریه احساس حقارت مبتنی روانشناسی فردگرای آدلر و بر مبنای فرضیه تاثیر عوامل اجتماعی و تبعیض جنسیتی بر ایجاد احساس حقارت در اشعار دو شاعر مورد نظر مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که احساس حقارت موجود در اشعار سیمین بهبهانی و غاده السمان به علت تبعیض جنسیتی موجود در جامعه بوده است و مهم‌ترین مؤلفه‌ها و شاخصه‌هایی که بر اساس روانشناسی فردگرای آلفرد آدلر برای مقابله با احساس حقارت می‌توان در اشعار این دو بانوی شاعر دید،

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران

۳. استادیار گروه روانشناسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران

ایمیل: sepidehsephri2363@yahoo.com

نویسنده مسئول: سپیده سپهری

شامل مکانیزم‌های برتری‌جویی، علاقه اجتماعی، یاس و تنهایی، انزوا و کناره‌گیری؛ شکوه و اعتراض و عشق است.

واژگان کلیدی: نقد ادبی روانکاوانه، آلفرد آدلر، احساس حقارت، سیمین بهبهانی، غاده السمان

مقدمه و بیان مسئله

به کار بردن نظریه‌های علمی- ادبی در نقد متون ادبی و خوانش آن‌ها شیوه‌ای است که اخیراً به جهت روشمندی و اسلوب محکم و قابل تجزیه و تحلیل در پژوهش، بسیار محبوب و مورد استفاده است. در میان زمینه‌های مختلف که قابلیت بحث پیرامون متون ادبی را دارند، نظریه‌های روانشناختی جایگاه ویژه و ارزشمندی دارد. در این روش «محقق تلاش می‌کند تا با استعانت از شیوه‌های بررسی و کشف روان و ناخودآگاه انسان به شناخت اسرار درونی و روان شاعر و نویسنده و بروز این مسأله در قالب کلمات و شعر پی ببرد. نقد روانشناسانه با طرح مطالبی در باب ناخودآگاه شخصی و جمعی در آثار ادبی به نقد ادبی عمق و نوعی جنبه پیشگویانه و رازآمیز بخشیده است» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۰۱).

تحلیل و بررسی متون ادبی بر پایه نظریات روانشناسی دیر زمانی نیست که در جهان و در ایران مورد توجه قرار گرفته است. اصولاً پیوستگی عمیقی میان متون ادبی و روان و ناخودآگاه بشر وجود داشته است، از این رو می‌توان هر اثر ادبی و حتی هر نوشته بشری را بر اساس مبانی روانشناسی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در این میان متونی هستند که با توجه به ساختار محتوایی، قابلیت بررسی از نظر نقد روانشناختی را به خوبی دارا هستند و می‌توان براساس یک نظریه خاص آنها را مورد واکاوی قرار داد. دستیابی به اندیشه‌های پنهان در اعصار و درک تغییر و تحولات پوشیده در اعماق اجتماع، راه‌گشای دریافت مضامین شعری که گاه تحت تأثیر شرایط اجتماعی، رمزی و نمادی گشته است، خواهد بود. خصوصاً تحلیل اشعار شاعران معاصر از منظر نظریه‌های روانکاوی، ما را به درون و کنه واقعیات شخصیت شاعران و واقعیت‌های موجود در اجتماع وارد می‌سازد.

یکی از شاخه‌های نقد در ادبیات، ادبیات تطبیقی است که به بررسی و مقایسه آثار نویسندگان از کشورهای مختلف و با زبانهای مختلف می‌پردازد. سیمین بهبهانی (۱۳۰۶-۱۳۹۳) نیز از مدافعان حقوق زنان و مبارز جامعه مردسالار بوده است و بنیانگذار ادبیات فمینیستی در ایران بود. غاده السمان نیز شاعر و داستان‌نویس متولد ۱۹۴۲ در سوریه و ساکن پاریس با قلمش به مبارزه با مردسالاری‌های جامعه‌اش و علیه درد مشترکی که تمام زنان دنیا به آن گرفتارند جنگید.

در این مقاله که در حوزه ادبیات تطبیقی و به روش فرانسوی، بین ادبیات فارسی و عربی صورت گرفته و با روش توصیفی-تحلیلی و کتابخانه‌ای نگاشته شده است، نظریه «احساس حقارت» ناشی از تبعیض‌های جنسیتی در دو جامعه ایران و عرب در اشعار دو بانوی شاعر معاصر (سیمین بهبهانی، غاده السمان) براساس روانشناسی فردگرای آدلر، بر مبنای فرضیه تأثیر عوامل اجتماعی و تبعیض جنسیتی بر ایجاد احساس حقارت در اشعار دو شاعر مورد نظر مورد بررسی و تحلیل واقع شده است.

ضرورت و اهمیت تحقیق

آثار و متون ادبی اعم از نظم و نثر به صورت بالقوه در برگیرنده مضامین و مفاهیمی هستند که در یک نگاه و حتی با چندین بار مطالعه، امکان دستیابی به تمامی این مفاهیم و مقاصد امکان‌پذیر نیست، چرا که ادبیات و به‌ویژه شعر که برخاسته از اعماق دنیای درون، آمال، آرزوها و روحيات و تمنیات درونی شاعر است؛ همچنین به جهت ارتباط شعر با روحيات شاعر و عنصر عاطفه، نیازمند کاوش و بررسی در لایه‌های درونی و پنهانی شعر است. در دنیای امروز با گسترش علوم و ارتباط تنگاتنگ میان نشانه‌های گوناگون علم، محققان و پژوهشگران به عرضه مطالعات میان رشته‌ای علاقه نشان داده‌اند، به‌ویژه در رشته‌های علوم انسانی که موضوع آن انسان است؛ به خاطر چند بُعدی بودن روحيات و حالات انسان، مطالعات و تحقیقات میان رشته‌ای ضروری به نظر می‌رسد. در این پژوهش کاربردپذیری مفاهیم نظریه احساس حقارت در چارچوب نظریات روانکاوانه فردگرای آدلر در مفاهیم شعری دو بانوی شاعر ایران و عرب نشان داده خواهد شد.

اهداف تحقیق

هدف اصلی این پژوهش، بررسی و تحلیل و ردیابی نظریه احساس حقارت ناشی از تبعیض جنسیتی، بر پایه نظریات روانکاوی فردگرای آدلر در اشعار دو بانوی شاعر ایران و عرب است. همچنین ارائه تصویری روشن از عوامل مؤثر در ایجاد احساس حقارت و تأثیر آن بر سروده‌های دو شاعر مورد نظر از دیگر اهداف این پژوهش است.

سوالات تحقیق

این پژوهش، علاوه بر تبیین روانکاوانه از اشعار دو شاعر مورد نظر پاسخی به پرسش‌های زیر خواهد داد:

- ۱- عامل اصلی ایجاد احساس حقارت در اشعار دو شاعر مورد نظر چیست؟
- ۲- جنسیت دو شاعر مورد نظر در میزان پیوستگی اشعارشان با لایه‌های پنهان روان و انعکاس مسائل روانشناسانه، تأثیرگذار است یا خیر؟

فرضیات تحقیق

- ۱- به نظر می‌رسد عوامل اجتماعی و تبعیض جنسیتی، عامل اصلی ایجاد احساس حقارت در اشعار دو شاعر مورد نظر باشد.
- ۲- به نظر می‌رسد نموده‌های جنسیتی در میزان پیوستگی اشعار دو شاعر مورد نظر با لایه‌های پنهان روان و انعکاس مسائل روانشناسانه خصوصاً ایجاد احساس حقارت، به صورت قابل ملاحظه ای اثرگذار است.

روش تحقیق

این پژوهش گزارشی از یک پژوهش بنیادین، نظری و اسنادی است که با روش توصیفی-تحلیلی کوشیده است به بررسی تطبیقی مفاهیم نظری روانشناسی فردگرای آدلر بر پایه نظریه «احساس حقارت» در بخشی از ادبیات معاصر ایران و عرب، یعنی اشعار سیمین بهبهانی، غاده السمان، بپردازد. گردآوری داده‌ها در این جستار از طریق فعالیت کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

پیشینه تحقیق

با جست‌وجو در پایگاه‌های علمی و منابع مکتوب و مجازی، تحقیق و پژوهش جامع، دقیق و همه‌جانبه‌ای در خصوص موضوع مورد بررسی در این پژوهش پیدا نشد و تاکنون پژوهشگری اشعار شاعران زن ایران و عرب را براساس نظریه احساس حقارت آلفرد آدلر مورد بررسی قرار نداده است. اما می‌توان به عنوان سابقه موضوع، تحقیقات انجام شده در محور موضوع مورد پژوهش را به دو دسته زیر تقسیم کرد:

- ۱- پژوهش‌های مربوط به تعامل بین روانشناسی و ادبیات: که می‌توان به کتب زیر اشاره کرد: «نظریه‌های شخصیت» (شولتز، ۱۳۹۸)؛ «روانکاوی و ادبیات و هنر؛ از فروید تا ژاک دریدا» (شریعت کاشانی، ۱۳۹۲)؛ «مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت»، (شاملو، ۱۳۸۸)؛ «بررسی رویکرد روان‌شناختی در ادبیات»، (دادخواه تهرانی و همکار ۱۳۸۴) «روانکاوی و ادبیات» (یاوری، ۱۳۹۰)؛ «تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات» (صنعتی، ۱۳۸۰) و...
- ۲- پژوهش‌های مربوط به بررسی آثار ادبی بر پایه نظریات روانشناسی آلفرد آدلر خصوصاً نظریه احساس حقارت: به عنوان نمونه می‌توان از مقاله مجیدی و همکاران (۱۳۹۴) با عنوان «بررسی و تحلیل شخصیت ابن‌رومی براساس نظریه عقده حقارت آدلر» نام برد که در آن مقاله، احساساتی نظیر حسادت، بدبینی، تنفر و ترس را در آثار ابن‌رومی بررسی شده‌است. همچنین فارسی، شهریاری و سمتی (۱۳۹۶)، در مقاله «عقده حقارت در رمان مال‌تذروه الریاح با تکیه بر نظریه آلفرد آدلر» به

بررسی عوامل پیدایش عقده حقارت در شخصیت‌های قهرمان داستان پرداخته‌اند و با توجه به نقش جامعه در شکل‌گیری عقده حقارت در اثر مزبور، به این نتیجه رسیده‌اند که هویت باختگی و تحقیر دیگران از نتایج عقده حقارت به حساب می‌آید. اسدی (۱۳۹۴) در مقاله «بررسی برخی از اصول نظریه روانشناسی فردی آدلر از منظر قرآن کریم» کاوشی سطحی در خصوص برخی از اصول و مفاهیم نظری آدلر در مقایسه تطبیقی با قرآن کریم مانند تلاش برای نیل به موفقیت، برتری طلبی و... انجام داده است. صدیقی (۱۳۹۱) در مقاله «یکی کودکی دوختند از حریر؛ تحلیل شخصیت سام بر پایه نظریه آدلر، نمایش درمانی» با کمک شیوه نمایش درمانی شخصیت سام و احساسات و عواطف او به خصوص حقارت ناشی از تولد فرزند سپید مویش - زال - را تحلیل نموده است. عرب و حق پناه (۱۳۹۰) در مقاله «تحلیل روانشناختی اشعار صعالیک بر اساس مکتب آدلر» به بررسی ساختار بیمارگونه قدرت و احساس حقارت پرداخته است. قبادی و هوشنگی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «نقد و بررسی روانکاوانه شخصیت زال از نگاه آلفرد آدلر» ویژگی‌های زال در شاهنامه را در حیطه اصلی‌ترین نظریه آدلر یعنی عقده حقارت و برتری جویی، بررسی نموده‌اند.

از میان پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها نیز پایان‌نامه حدیث مرادی زاده کرمانی (دانشگاه شیراز، ۱۴۰۰) با عنوان «تحلیل و بررسی مفهوم سبک زندگی و معیارهای آن در شعر بهار براساس الگوی آلفرد آدلر» و پایان‌نامه نصیبه حقیقت‌پور فلکدهی (دانشگاه گلستان، ۱۳۹۹) با عنوان «بررسی تطبیقی شخصیت بهمن در بهمن‌نامه و شاهنامه و تحلیل روانکاوی شخصیت او از دیدگاه آلفرد آدلر» و پایان‌نامه منیره فخرایی (دانشگاه حکیم سبزواری، ۱۳۹۷) با عنوان «بررسی شخصیت‌های رمان‌های شهرنوش پارسا پور براساس نظریه آلفرد آدلر» و پایان‌نامه فاطمه کیانی چلمردی (دانشگاه مازندران، ۱۴۰۰) با عنوان «تحلیل تیپ‌های شخصیتی در رمان‌های خانه ادیسی‌ها و درخت انجیر معابد، بر مبنای نظریه فردنگر آدلر» قابل ذکر هستند.

چنانکه مشاهده می‌شود تاکنون اشعار شاعران زن ایران و عرب براساس نظریه احساس حقارت بر پایه روان‌شناسی فردگرایی آدلر مورد پژوهش و بررسی قرار نگرفته و از این منظر تحقیق حاضر نوآورانه محسوب می‌شود.

مباحث نظری

روانشناسی فردگرا و نظریه احساس حقارت

روانشناسی فردنگر اصطلاحی است که بر یکی از نظریه‌های شخصیت اطلاق می‌شود که آلفرد آدلر (۱۸۷۰-۱۹۳۷م.) روان‌شناس اتریشی آنرا پایه‌گذاری کرده است. این رویکرد روانشناسی، دیدگاهی آینده‌نگر نسبت به انسان دارد و به مسأله ارتباط انسان به عنوان موجودی اجتماعی و رابطه

و تعامل او در سطح جامعه بسیار توجه دارد و معتقد است که ذهنیات و تفکرات انسان دربارهٔ آینده موجب شکل‌گیری شخصیت انسان می‌شود و به تبع آن بر رفتار افراد تأثیر می‌گذارد. روان‌شناسی فردنگر بر عناصر خودآگاه شخصیت انسان تأکید می‌کند و هر انسانی را که سلامت روانی دارد، مسئول شکل‌گیری شخصیت خود می‌داند.

براساس این نظریه، یکی از حالات روانی که در آغاز زندگی هر فرد در شخصیت وی شکل می‌گیرد و تا پایان عمر اثرات خود را در جنبه‌های مختلف رفتار وی بر جای می‌گذارد، احساس حقارت است. آدلر معتقد است احساس حقارت و کهنتری از بدو تولد در همهٔ انسان‌ها وجود دارد. وی این احساس را انگیزهٔ رفتارهای انسان، اصلی‌ترین نیروی تشویق‌کنندهٔ آدمی برای رسیدن به اهداف و آرزوهای بزرگ و عامل شکل‌گیری و پیشرفت تمدن‌های بشری می‌داند. بر بنیاد نظریات آدلر، احساس حقارت در کودکی از سه منبع اصلی نشأت می‌گیرد. «۱- حقارت عضوی ۲- لوس شدگی ۳- غفلت(تأثیر محیط)» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۸: ۱۹۴).

احساس حقارت در صورت‌های گوناگون خود از موقعیت خاص هر انسان در دوران کودکی و چگونگی تربیت اولیه او مایه می‌گیرد. از دیدگاه روان‌شناسی فردنگر، تلاش برای برتری، در نتیجهٔ همین احساس حقارت صورت می‌گیرد و به شخصیت فرد انسجام می‌بخشد. در این دیدگاه، احساس حقارت علت اصلی برانگیخته‌شدن میل برتری‌جویی در انسان است. همچنین آدلر مفهوم «جبران کاذب» یا همان «پرخاشگری» را در راستای جبران احساس حقارت مطرح نمود که در آن فرد به جهت تعادل بخشی در روان و روحیات خود از آن بهره می‌جوید.

آدلر بر این باور است که «وجود احساس حقارت در همهٔ افراد بشر، امری معمولی و مشترک و منبع همهٔ تلاش‌های اوست.» (آقایوسفی، ۱۳۸۶: ۳۸۱) و تنها اختلاف آنها در این مساله، درجات این احساس است. اگر احساس حقارت از حد خود تجاوز نکند، سبب پیشرفت و برتری آدمی می‌شود، اما هنگامی که فرد نتواند بر احساس حقارت خود غلبه کند، این حس، تقویت و تشدید و در نهایت منجر به «عقدۀ حقارت» می‌شود. آدلر فردی را که احساس حقارت او به طرز بی‌مارگونه باشد را دارای عقدۀ حقارت معرفی می‌کند و معتقد است «عقدۀ حقارت اغلب به‌نوعی برتری‌جویی جبرانی که طی آن فرد مجبور است به هر قیمتی سرآمد باشد، منتهی می‌شود» (کارور، ۱۳۷۵: ۴۶۰).

بحث و بررسی

احساس حقارت در اشعار سیمین بهبهانی و غاده السمان

آدلر عقیده داشت که آدمی اصولاً با احساس حقارت به دنیا می‌آید و هم از نظر زیستی و هم از نظر روان‌شناسی، احساس حقارت را به ارث می‌برد. این احساس چه ناشی از نقص بدنی باشد

و چه از نقص روانی انسان حاصل گردد، تمام عمر با او همراه و عامل فعالیت و پیشرفت وی است. (سیاسی، ۱۳۵۴: ۱۱۱) آدلر احساس حقارت را کاملاً طبیعی دانسته و معتقد است که «انسان بودن یعنی احساس حقارت داشتن که چنین احساسی به طور ثابت و فعال، فرد را در مسیر رشد قرار می‌دهد.» (موساک، ۱۹۹۹: ۸۰)

از دیدگاه آلفرد آدلر؛ عقده حقارت، دو طیف یا شاخه را دربر می‌گیرد، یکی بُعد جسمی و دیگری بُعد اجتماعی (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۰۶). آنچه که در خصوص سیمین بهبهانی وجود دارد «نادیده گرفته شدن اجتماعی» زنان و از جمله، خود شاعر است که جزئی از جامعه و عضوی از این خانواده بزرگ‌اند. «آدلر در بحث تعامل اجتماعی خانواده را به عنوان اولین نهاد مهم، دخیل می‌داند و دو رکن اساسی این نهاد را پدر و مادر معرفی می‌نماید و برای هریک وظایف جداگانه‌ای قائل است. اما او هرگز به نظام مردسالاری و برتری مرد نسبت به جنس زن، معتقد نیست. آدلر جای جای آثار خود قاطعانه برای تفهیم برابری زن و مرد اظهار می‌نماید تا جایی که از نظر روانشناسی فردی، برای مادر وظیفه‌ای دوسویه قائل است؛ یکی اینکه مادر باید تمایل و احساس تعاون و همبستگی کودک را به خویشتن جلب کند که این وظیفه را برای او با ابراز محبت مادرانه به آسانی انجام شدنی می‌داند. از طرف دیگر معتقد است مادر باید عاملی شود که فرزند رشد این احساس همبستگی را از خویشتن به دیگر اعضای خانواده منتقل کند که این مهم تنها از عهده زنی توانا و مهربان برمی‌آید. آدلر به همین دلیل قاطعانه برای اثبات تساوی حقوق زن فعالیت می‌کرد و معتقد بود که فرهنگ با پیشداوری توهم‌آمیز درباره برتری مرد و ارزش فرونترش نسبت به زن، زن را در احساس زندگی‌اش حقیر می‌شمارد و با چنین داوری سنتی، علائق و وابستگی‌های او را می‌رباید؛ اما این در واقعیت امر، لطمه‌ای است که فرهنگ به خودش می‌زند. از این رو ردّ نظام مردسالارانه در روانشناسی فردنگر آدلر از مهم‌ترین بخش‌های تعامل در رفتارهای اجتماعی است و اصل و اساس و زیر بنای سبک زندگی اجتماعی به حساب می‌آید.

سیمین بهبهانی در خصوص مردسالاری معتقد است که «مردسالاری در کشورم دیرینه است، زنان شاهنامه را بنگرید به هرکجا حدیثی از زن است، سراپا درد است؛ حدیث تهمینه‌ای، منیژه‌ای، فرنگیسی، کتابیونی و آنجا که گردآفریدی هست، تن در جامه و گیسو در کلاهخود مردان نهان می‌دارد و آنگاه که سیمای زنانه‌اش می‌درخشد از شرم می‌گریزد و آنجا که پوران‌دخت و آذرمدختی بر تخت می‌نشیند، آنگاه است که مردی نمانده است و در ناگریزی و ناچاری، وجودشان غنیمتی است باز یافته» (بهبهانی، ۱۳۶۶: ۱۳). در مبارزه با این نظام مرد سالاری سیمین به شخصیت و مقام مادر اشاره دارد. او در شعر «مردی که یک پا ندارد» درد مرد جانبازی را با خود هم‌ذات‌پنداری می‌کند و مادرانه برایش آرزو می‌کند که باقی عمرش آسوده از رنج باشد.

در شعر «به شب که هر مرغ و ماهی» از دختر «یک دریچه آزادی»، با آسیب‌دیدگان زلزله رودبار آنجا که ز من سوگوار عقل از کف داده و بر سنگ و خاک به جای زخم فرزند مرهم می‌فهمد. سیمین برای جانبازان جوانی همچون مادری اندوهگین می‌خواند: «می‌رفتم و می‌خواندم / لالایی و شعرم را / بیگانگان با سودا / من ماده سوداییشان / می‌رفتم و آوازم / با حق هقی از بغضی / صد بوسه می‌زد از پی / بر پای پی پایشان (بهبهانی، ۱۳۸۵: ۸۸۱)

احساس کهنتری نزد سیمین و غاده ارتباط تنگاتنگی با موقعیت زن در جامعه ایران و عرب و تبعیض‌های جنسیتی از منظر جامعه‌شناسی دارد. اوضاع سیاسی-اجتماعی ایران در روزگار شاعر، فقر، ناامنی و آشوب‌های سیاسی و اجتماعی نابه‌هنجاری‌های بسیاری را رقم زد که به تبع ذهن سیمین بهبهانی و شعر او از این درگیری‌ها در امان نماند. بیان مفاسد اجتماعی و به تصویر کشیدن زنانی که با ساختار به‌هنجار جامعه فرسنگ‌ها فاصله داشتند، محصول این شرایط بود. در واقع شرایط اجتماعی و جامعه مرد سالار، سیمین را به حسی از کهنتری و حقارت نزدیک می‌کند. شعر وی، حکایت از روح و جانی دارد که سخت، تحقیر شده است و از خود بیزار است و همواره در پی پاسخ به این پرسش است که: چگونه می‌توان این حس را فراموش کرد؟ و آیا اصلاً می‌توان دست به فراموشی زد؟

این حس حقارت را حتی در نامگذاری اشعار سیمین نیز می‌توان مشاهده کرد؛ نام‌هایی مانند «واسطه»، «جیب بر»، «رقاصه»، «روسی» و... در شعر «واسطه» سیمین برای حقارت دختر جوانی که اسیر هوی و هوس پیرمردی ثروتمند می‌شود را مورد توجه قرار می‌دهد:

مشکین غزال چشم سیه را	نزدیک خرس پیر نشاندم
این گفت‌وگو نرفته به پایان	بر دخترک مرا نظر افتاد
زبان شکوه‌ها که در نگهش بود	گفتی به جای من شرر افتاد
آن‌گونه گشت حال که گفتم	کوبم به فرق مرد زرش را
کای ازدها بیا و زر خویش	بستان و بازده گهرش را
دیو درون نهیب به من زد	کاین زر تورا وسیله نان است
بنهفتمش به کیسه و بستم	زیرا زر است و بسته به جان است

(همان: ۳۱-۳۲)

در شعر «رقاصه» نیز سیمین از حقارت زنی می‌گوید که برای امرار معاش تن به تباهی می‌دهد؛ زنی که از جامعه می‌خواهد او را نجات دهند: «کیست؟ بگویند! از شما چه کسی است / تا ز خراباتیان مرا برهاند / زندگی را ز نو دهد سامان / دست مرا گیرد و به راه کشاند؟ (همان: ۷۷)

غاده السمان، همچون سیمین، فریادگر صدای فروخته زن رنج‌دیده است. او به بیان این مسئله می‌پردازد که زن همیشه متهم است و جامعه مردسالار به هر بهانه‌ای، او را با وجود همه افتخارات منکوب می‌کند تا جایی که حتی زن نیز خودش را محکوم و گناهکار می‌بیند. در جامعه مرد سالار، زن چنان مقهور مرد است که در برابر هر خوسته او، تسلیم محض می‌شود. غاده استیلا و اسارت‌گری مرد را چنین بیان می‌کند: «ابسط لك كفى/ لا لتقرا/ بل لتکتب فی راحت ها و ترسم فیها/ ما یحلو لك من الخطوط و الدروب و الرموز/ بوردک او بسکینک!» (غاده /اعلنت.. [۱۹۷۶: ۱۵]: ترجمه: مشتم را برایت می‌گشایم نه برای آنکه بخوانیش، بلکه در کف آن بنویسی هر چه از پیشگویی‌ها و واژه‌ها آرزو داری و در آن آنچه از خطوط راه‌ها و رمزهای خوشایند توست با گلت یا با چاقویت.

غاده در «عاشقه فی محبره»، آشکارتر از سیمین، نگاه ابزاری به زن و بازیچه بودن او را نشان می‌دهد. او از مردانی می‌نویسد که در اندیشه تصاحب زن، زبان‌بازانی فریب‌کارند: حین تختال صوبی فی المقهی/ و کل عضو فیک یرحب بالآخر/ تکاد من جدید تقنعنی /ان الجسد هوالبلاغه/ و کل اللغات الاخری هراء ففضاض... (عاشقه فی محبره، ۱۹۹۹: ۱۷)

غاده نیز همانند سیمین معتقد است که در جامعه مردسالار، رفتار محبت‌آمیز مردان بیشتر آنی و برای تصاحب زن است. مردان به خود مغرورند و در اندیشه تملک بر آنچه می‌خواهند: «فملات حنجرتی المشتعله حبا/ بر ماد شهیتک لاذلالی و امتلاکی.../ و باسم «الحب». حاولت أن تحیط عنقی بشریط هاتف/ و تربطنی الی ساق السرییر/ ککلب صغیر/ یقطن الانتظار/ و یهز بذیله مرحبا بک استمرار...» (غاده [آشهد... [۱۹۹۲: ۱۲ - ۱۱] یعنی: حنجره آتشین از عشقم را به خاکستر تو در تحقیر و تملک انباشتم و به نام عشق، کوشیدی سیم تلفن را بر گردنم بچینی و مرا چون توله سگی ساکت و منتظر به پایه صندلی بیندی تا پیوسته برایت دم تکان دهد.

در اندیشه او، زن در جامعه متعصب و دچار جمود فکری، جغدی است که در روشنی روز، مجال پرواز ندارد و گرفتار انواع محدودیت‌ها و تحقیرهاست: انا البومه ثقلیه الاحمال/ احمل علی جناحی خطایا الناس (غاده [الرقص]، ۲۰۰۳: ۲۶) و هربت الی کوبی حریتی و صدقی. رمیتنی بالغرور.../ والیوم، احمل غروری ورده صفراء/ و اغرسها فی شعری...» (همان: ۱۲). ترجمه: چون درهای آسمان را گشودم، به ستاره پاکی و آزادگی ام گریختم، تو با غرور پرتابم کردی ولی امروز با غرورم، گل زردی را حمل می‌کنم و در موهایم می‌کارم...

غاده در شعری با عنوان «شهد باللیل المحطات» نیز به بازیچه و سرگرمی بودن زن برای فراهم ساختن لحظات شاد مردان می‌پردازد. او در بیان استعاری خود، استفاده ابزاری از وجود زن را به وسیله مردانی که فقط به لذات خود و کسب درآمد و شهرت می‌اندیشند بدین وسیله

نماین می‌کند: «کنت افکر بعلاقه انسانیه الحقیقیه [نجیاهما معا] فی دهالیز احزاننا و خیباتنا ... و کنت انت تفکر بشيء آخر/ و تخطط لاستعراض راقص... و کنت افکر بک تواماً لعذابی / و کنت تجدانناً نصلح معا/ لتکون زوجی فکاهی استعراضی جدید!!! ججتک من باب الاعماق البحریه/ فاخذتني الي کوالیس الثرثره لاستعراضیه / اردتک السر/ و اردتني النصر/ مجرد نصر اضافی آخر/ لشهربار المترع بالشجر... (غاده [أشهد] ۱۹۹۲: ۴۴) ترجمه: به رابطه‌ای انسانی و حقیقی می‌اندیشیدی و نمایش رقصندگان را در نظر داشتی ... من به تو که همزاد دردهایم هستی، می‌اندیشیدم. از نظر تو ما زوج‌های تازه نمایشی خوبی بودیم... به سویت آمدم از دروازه اعماق دریایی، ولی مرا به صحنه‌های نمایش یاهه گویی بردی. تو را رازدار خود می‌خواستم، اما مرا برای فیروزی خویش می‌خواستی یک فیروزی مطلق دیگر / برای شهربازی لبریز از خشم ...

غاده نیز مانند سیمین بر آن است زن با در ارتباط با مرد، سند بردگی خود را امضاء می‌کند: «حین اکتب علی الورقه البیضاء اسمک/ اری حصانا عربیا یخرج من راس قلمی بدل الحبر/ یولد و یتنصب و یرکض علی سطور ورقتی» (الرقص مع البوم، ۲۰۰۳: ۱۷)؛ ترجمه: هنگامی که بر سپیدی کاغذ نام تو را می‌نویسم می‌بینم که نوک قلمم به جای جوهر، دیواری عربی برم کشد و بر سطرهای کاغذم استوار می‌شود.

و در جایی دیگر نیز شبیه به همین مضمون می‌گوید: «... ولن اغفر لک/ فقد تاملت علی مع اعماقی... / منعت التجول فی شوارع عمری.../ اعلنت الاحکام العرفیه فی شبکتی العصبیه/ و ها انا اسیرتک!» (غاده [أشهد]، ۱۹۹۲: ۱۵)، ترجمه: تو را نمی‌بخشم بر همه وجودم فرمان می‌رانی و مرا از سفر در خیابان‌های عمرم باز می‌داری. من احکام عیف متعصبانه را آشکار می‌کنم و فریاد می‌زنم اسیر توام!

و در نهایت باژگونی بخت و نومی، قهر و استیلا، مرد و تلاش برای نمایاندن آن در هر لحظه و مکان، ادامه دارد تا جایی که زن از خواندن و نوشتن به ابتدایی‌ترین کارها وادار می‌شود و چونان برده‌ای مقهور با او رفتار می‌شود. غاده می‌گوید: «تموت الابدیه فی بیت المره الشرقيه/ فی مذبحه التفاصيل الصغیر الیومیه/ هل لمعت الاوانی الفضیه بدل الحروف الابدیه؟. هل مسحت الغبار عن الارائك.../ و نرفت دم موهبتک/ لیله قطعوا راس القط امام العتبه لارهابک؟ (غاده [عاشقه...] ۱۹۹۹: ۵۹)؛ یعنی در خانه زن شرقی الفبا در قربانگاه روزمرگی‌های حقیر می‌میرد... به جای حروف الفبا، آیا ظرف‌های نقره‌ای را برق انداخته‌ای؟ فرش‌ها و پستی‌ها را گردگیری کرده‌ای؟ ... و خون استعدادت را بیروت کشیده‌ای در شبی که آنها را برای ترساندنت گریه را دم حجله کشتند؟

سیمین و غاده گرچه جایگاه اجتماعی خود را یافته‌اند و در زمان خویش به شهرت رسیده‌اند، اما، درد آنان، درد مشترک تمامی زنان سرزمین ایران و بلکه جهان است. «گاهی تلاش فرد برای موفقیت همه انسان‌هاست و این روش زندگی ویژه انسان‌های متعادل از نظر روانی است که همواره در زندگی به منافع دیگران نیز می‌اندیشند و سعی می‌کنند به برتری شخصی همسو با برتری اجتماعی دست یابند.» (فیست، ۱۳۹۴: ۸۹-۹۰) حسی که از تحقیر شدگی نوع زن در اشعار این دو شاعر موج می‌زند، دغدغه پراضطرابی است که به مثابه سرنوشتی کور و نامعلوم، گریبان زنان را گرفته است:

هیچ جز حسرت نباشد کار من بخت بد بیگانه‌ای شد یار من
بی‌گنه زنجیر بر پایم زدند وای از این زندان محنت بار من

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۷۷)

غاده نیز معتقد است که نه فقط در جهان غرب بلکه در شرق جهان، راه برای تکامل زن به عنوان یک انسان بسته است: «و احیانا، تأمل صدیقی المستقر سعیداً فی غربته / و داخل عینه ترکعش پی سلاسم معدنیة متحرکه / تکدست فوقها جنت الغرباء / بأید منجره علی "افیزا" و "الاقامه" و "اجاره اللمل" ... / و هی صورۀ تنوح اغائی الجاز و فی یدیه / تلمع اطراف مثله لزجاجات شراب مسکوره.. / واسع داخل حقیف معطفه الجدی الباری / الهیارات "لالا" و البرینه" و هو یحدثنی عن الضرائب / والاضرابات و البدر و الکلاب المرفهه / و انا انکسر کابریق فینیقی ملون... (همان: ۳۲) ترجمه: گاهی درباره دوست همیشگی که در غربتش خوشبخت است می‌اندیشم / در حالی که درون چشمانش پلکان‌های فلزی متحرکی به سمت من می‌دوند / بر بالای آن‌ها پیکر غریبان انبار شده / با دستانی سنگ شده بر "ویزا" و "اقامت" و "پروانه کار" / و در صدایش سرودهای جاز شیون می‌کند و در دستانش / گوشه‌های تیز شیشه‌های شکسته شراب برق می‌زند / و از داخل صدای پالتوی پوستی سرد می‌شنوم / (صدای) فروریختن و متلاشی شدن آلپ و پیرینیه (متروپاریس) در حالی که او از مالیات‌ها با من سخن می‌گوید / و از اعتصاب‌ها و ایدز و سگ‌های مرفه / و من همانند کوزه فینیقی رنگارنگی می‌شکنم و پنهان می‌شوم.

دردها و رنج‌هایی که سیمین و غاده با آن، روزگار می‌گذرانیدند «وجوه تراژیک زندگی» بودند که برای روشنفکرانی چون این دو بانوی شاعر، راهی به جز تحمل و انتظار نمی‌شد در پیش گرفت. در واقع تصویر زنان مطرود از جامعه در شعر سیمین و غاده بارزترین تصویری است که می‌تواند با احساس حقارت از نگاه آدلر هم‌خوان باشد.

شیوه‌های مقابله با احساس کهنتری

شیوه مقابله با احساس کهنتری در اشعار سیمین بهبهانی و غاده السمان به صورت برتری طلبی، علاقه اجتماعی، پرخاشگری و... خود را نشان می‌دهد.

مکانیزم برتری جویی

برتری جویی که آدلر آنرا اصیل‌ترین انگیزه زندگی می‌داند (کریمی، ۱۳۸۹: ۹۳) از احساس حقارت نشات می‌گیرد و براساس نظریه آدلر «تلاش برای برتری یا موفقیت، در حقیقت وسیله‌ای برای جبران احساس حقارت در افراد است». (فیست، ۱۳۹۴: ۱۰۷) احساس کهنتری به مانند نیرویی برانگیزنده در انسان عمل می‌کند و تمامی پیشرفت‌های فرد حاصل تلاش انسان برای جبران این حس است. «منظور آدلر از مفهوم برتری جویی، همان کوششی است که شخص به کار می‌گیرد تا از آنچه خود هست، بهتر و کامل‌تر شود و استعدادهای ذاتی و بالقوه خود را بالفعل سازد و با غلبه کردن بر کمبودهای خود و کمک گرفتن از این منابع، به تکامل فردی دست یابد.» (راس، ۱۳۷۳: ۱۲۷) آدلر عقیده دارد «همین احساس کهنتری است که انسان را از هنگام زادن تا واپسین دم زندگی از مرحله‌ای به مرحله دیگر پیش می‌برد و راه‌های موفقیت در جنبه‌های مختلف را برای او هموار می‌کند.» (الشربینی، بی تا: ۱۸۱)

از نظر آدلر «این عقده، شامل نظر اغراق‌آمیز درباره توانایی‌ها و موفقیت‌های فرد است. چنین شخصی ممکن است از درون، احساس برتری و رضایت از خود کند و نیازی به نشان دادن برتری همراه با پیشرفت و موفقیت نداشته باشد، با این که امکان دارد شخص، چنین نیازی را احساس کند و بکوشد تا بسیار موفق شود. در هر مورد، افرادی که عقده برتری دارند؛ به خود می‌بالند، دچار نخوت، غرور و خود محوری می‌شوند و به تحقیر کردن دیگران گرایش دارند» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۸: ۱۴۱). عقده برتری برای شاعری مانند سیمین، نوعی تلاش و تکاپو برای رسیدن به کمال است نه غرور کاذب و یا خود برتر بینی منفی:

من نسیم بهشتم هرکجا که گذشتم مهربانی دستی هست در گشوده به رویم
تا ز ساغر سیمین مست باده عشقم دیگر از چه فریبی با شکسته سیویم

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۵۷۹)

اصل «برتری جویی» در اشعار سیمین و غاده السمان در قالب خودشیفتگی و «مفاخره» خود را نشان می‌دهد، بهبهانی و غاده به عنوانی شاعری معاصر، برای نشان دادن جایگاه والای خویش در عرصه نامردی‌ها و ناکامی‌های دنیای معاصر فریادی مردانه سر می‌دهند:

مردانه باش و مقاوم من نیز با تو چنانم / سیمین به عرصه طوفان مرد است اگر چه نه مرد است
(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۹۰۳)

و یا در این بیت: ز سیل کینه دشمن چه غم خورم سیمین / که همچو کوهم و بنیان
محکمی دارم (همان: ۱۸۵)

و اخفیت سری باتقان / و لعبت دوری باتقان (السمان، ۲۰۰۵: ۲۰) ترجمه: رازم را با اطمینان
پنهان کردم / و نقشم را با اطمینان بازی کردم.

برتری جویی سیمین و غاده با تأکید بر «من» است و از این نمونه‌ها می‌توان در اشعار هر دو
مواردی را مشاهده نمود: «ز من بترس که پولاد آبدیده منم» (همان: ۲۳۵)

یا در شعر: «من از شتاب می‌آیم نفس زنان عرق ریزان / کجاست توسنی چون من به
چابکی سبک تازی؟» (همان: ۸۳)

و أنقلک من حجرة الذاکرة / الی دهالیز النسیان / ثم أعیدک الی شرفه الذاکرة... / أنقلک من
یدی الیمنی الی الیسری / و من العین الی الاخری / و من زفیری الی قلبی الی أظافری ... الی
کوابیسی... (السمان، ۲۰۰۵: ۲۰۵) ترجمه: و تو را از اتاق خاطرات / به دالان‌های فراموشی
می‌سپارم / سپس تو را به ایوان خاطره باز می‌گردانم... / تو را از دست راست به دست چپ / و از
یک چشم به چشم دیگر / و از آه‌هایم به قلبم به ناخن‌هایم... به کابوس‌هایم منتقل می‌کنم.

از ویژگی‌های مهم اشعار غاده السمان می‌توان به جسارت زنانه او اشاره کرد که در سرزمین
عرب که دارای فرهنگی بسته است، او توانسته احساسات درونی خود را در قالب شعر و با تمی
سیاسی و افشاکننده روایت کند. ویژگی مهم اشعار غاده السمان تزریق اندیشه زنانگی در ذهن
مخاطب است به نوعی که هیچ ضعفی در اصول این اندیشه نیست: «رغم بشرتی البیضاء؟ انا
امرأه زنجیه بمعنی ما / لاننی امراه عربیه... / کنت مووده تحت صحاری الجاهلیه و صرت فی عصر
المشی عن الحب / أفتش غن امره مثلی / وحیده و متوجهه / کی أمسک بیدها / و نحن نلد وحیدتین
علی اشواک الحقول / و ننجب أطفال القبیله / الذین سיעلمون فیما بعد احتقارنا» (السمان،
۲۰۰۲: ۸۳). ترجمه: با وجود پوست سفیدم / به نوعی من زنی زنگی و سیاهم / زیرا من زنی عربم /
زیر صحراهای جاهلیت زنده به گور بودم / وارد عصر سفر به ماه / به زیر شنزارهای حقارت موروثی /
و محکومیتی که پیشاپیش برایم صادر شده است / زنده به گور شدم / من در موروثی / و محکومیتی
که پیشاپیش برایم صادر شده است. زنده به گور شدم / من در جستجوی عشق نیستم / در
جستجوی زنی هستم مانند خود / تنها و دردمند / تا دست در دستش نهم / تا هر دو تنها بچه دار

شویم بر روی خارزارها/ و کودکان قبیله را به دنیا آوریم/ کودکانی که به زودی تحقیر ما را خواهند آموخت!

در حقیقت می‌توان گفت؛ واکنش سیمین و غاده، نسبت به احساس حقارتی است که از سوی جامعه در حق آنان اعمال می‌شود. نبود حق انتخاب برای زنان، تحقیر شدن زنان در خانه، قوانین دست و پا گیر برای زنان، سرنوشت غمناکی از زندگی زنان است که سیمین را به واکنش از گونه‌ی برتری جویی وادار می‌کند.

علاقه اجتماعی

انسان موجودی است که به صورت اجتماعی زندگی می‌کند و لازمه‌ی زندگی اجتماعی، برقراری ارتباط با دیگران و لازمه‌ی برقراری ارتباط، توجه به هدف و موفقیت خود در کنار اهداف و موفقیت‌های سایر افراد جامعه است. «آن اصل اساسی که انسان‌ها را به متحد شدن و همکاری ترغیب می‌کند، همان همبستگی است که گاهی آدلر آن را به عنوان اصطلاح مترادف با احساس اجتماعی به کار می‌برد.» (منصور، ۱۳۶۹: ۲۱۴). بر طبق نظریات آدلر برتری جویی آدمی که نخست شخصی و خصوصی است، به تدریج جنبه‌ی اجتماعی پیدا می‌کند و منفعت شخصی تحت‌الشعاع آن قرار می‌گیرد. (سیاسی، ۱۳۵۴: ۱۱۷-۱۱۸) آدلر علاقه‌ی اجتماعی را در تقابل با علاقه‌ی فردی قرار می‌دهد؛ در علاقه‌ی فردی، شخص فقط به خود می‌اندیشد و فقط برای دستیابی به اهداف خود و کامیابی شخصی است که با دیگران ارتباط برقرار می‌کند. چنین شخصی که فقط برای شکل‌گیری علاقه‌ی فردی تلاش می‌کند از سلامت روانی و اجتماعی برخوردار نیست و احساس حقارت در وجودش به گونه‌ای اغراق‌آمیز فعال است. برعکس در علاقه‌ی اجتماعی، شخص علاوه بر کامیابی خویش، به موفقیت دیگران نیز می‌اندیشد. (فیست، ۱۳۹۴: ۱۱۴-۱۱۶) از نظر آدلر سلامت روانی مساوی با علاقه‌ی اجتماعی است و هرچه میزان صادقانه به اجتماع بیشتر باشد، شخص سالمتر است زیرا «سلامت روانی و رشد شخصیت هر فردی به مشارکت او در اجتماع بستگی دارد.» (رایکمن، ۱۳۸۷: ۱۱۹)

هدف سیمین به ساختن زنانی مستقل و جامعه‌ای پویاست؛ حاصل این باور آنکه زن نه تنها باید در خانه نقش بنیادین داشته باشد، بلکه باید در جامعه نیز به ایفای نقش بپردازد. سیمین بر بنیاد چنین اندیشه‌ای به نقد جامعه‌ی انسانی می‌پردازد و در صدد اصلاح نابه‌نجاری‌های آنان به‌ویژه در حق زنان است. نابه‌نجاری‌هایی که زنان بیشتر قربانی آنان هستند. در شعر «ای زن» رسالت اجتماعی زن را حضور و مشارکت او در عرصه‌ی اجتماع می‌داند:

در گوش مرد، نغمه‌ی همتایی

چو چنگ نغمه ساز، فرو خواندی

گفتی که جفت و یار توام
این‌سان که در جبین تو می‌بینم
اما من بهر عاشقی و نه شیدایی
کرسی نشین خانه شورایی
بر سرنوشت خویش خداوندی
در کار خویش آگه و دانایی

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۳۸۹)

در اینجا به مردان جامعه یادآوری می‌شود که نقش آنان در فعالیت‌های اجتماعی، بی‌حضور زن ناقص و بی‌نتیجه است. سیمین در سراسر اشعارش از وضع موجود بشری و رفتارهای هنجارستیز مردان گلهمند است. بدین جهت است که سیمین به هیچ وجه به تکرورهای زن یا مرد اعتقادی ندارد و معتقد است که زنان باید در کنار مردان به فعالیت‌های اجتماعی بپردازند و همیاری و هم‌فکری صمیمانه و انسانی زن و مرد آنان را مکمل یکدیگر می‌سازد. سیمین دوستدار شخصیت تحول‌گرا و رو به آینده زن است. این زن در قالب و نماد «کولی» مطرح می‌گردد. کولی تخته‌بند خانه نیست، در پستو نمی‌ماند و زندانی اندرون و معانی آرمانی نیست. او در حفظ حریم سنتی میان زن و مرد اصراری ندارد و پرده‌نشینی نمی‌کند. کولی تحرک دارد و تحرکش به او حضور می‌بخشد» (دهباشی، ۱۳۸۳: ۱۹۹): «با قدم‌های کولی / دشت بیدار می‌شد / با زلال نگاهش / برکه سرشار می‌شد / لب زهم باز می‌کرد / کهکشان می‌درخشید (بهبهانی، ۱۳۸۵: ۶۴۱)

در دیدگاه سیمین مفهوم جامعه، حاصل تلاش اجتماعی همه افراد آن چه زن و چه مرد است. با چنین زاویه دیدی است که شاعر بر این باور است زن نه تنها باید در خانه نقش بنیادین داشته باشد بلکه باید در جامعه هم نقش اجتماعی خود را ایفا کند. سیمین بر بنیاد چنین زمینه‌ای به نقد واقعیت جامعه انسانی روی می‌آورد و نابهنجارهای آن را برای اصلاح به نمایش می‌گذارد؛ نابهنجارهایی که زن قربانی آن‌هاست. این نوع اندیشه او در شعر «ای زن» نمود بیش تری یافته؛ چنان که او را به مشارکت در عرصه اجتماع فراخوانده است.

چو چنگ نغمه‌ساز فروخواندی
در گوش مرد نغمه هم‌تایی
گفتی که جفت و یار توام، اما
نی بهر عاشقی و نه شیدایی
این سان که در جبین تو می‌بینم
کرسی نشین خانه شورایی

(بهبهانی، ۱۳۸۸: ۹۴-۹۵)

سیمین بهبهانی زنان جامعه را به دلیل پذیرش مردسالاری به کنیزکان تشبیه نموده است که در مطبخ زاده می‌شوند و به دلیل وابستگی بیش از حد به جنس مذکر و شاد بودن به نیم نگاه و نیم سلامی از او، بالأخره در مطبخ با دنیا وداع می‌کند. هدف اصلی سیمین رها شدن از

این فضا و بیرون شدن از این وضعیت است؛ سیمین ایمان دارد که یک روز از مسیر همین تیرگی و تاریکی که تاریخ به وی تحمیل کرده است، قدرت بنیادی خود را از دست خواهد داد:

چند ازین به سرا ماندن گردخانه برافشاندن
سهم شعر تو کوری‌ها از غبار تو خواهد شد
(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۵۲۱)

سیمین از قحطی عدالت در روزگار خویش شاکی است و بر این باور است که زنان از آغاز تاریخ نه از کمبود و یا نبود عدالت بلکه از توزیع ناعادلانه آن در رنج و عذاب هستند. آموزش، بهداشت، رفاه و حقوق اولیه انسانی همواره چیزهایی بوده است که زنان از کمبود آن رنج می‌برده‌اند، از این رو آرمان سیمین از بین بردن ظلم علیه زنان جامعه است:

زنی که می‌آید از کویر رداش از زخم و از نمک
هنوز دالان گوش او پر از کلاغان شیون است
خشم چرخیده در سرش هزار زنبور آتشین
به قهر پیچیده در تنش هزار زنجیر آهنین
(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۸۵)

سیمین از خشمی که جنس مخالف نسبت به او روا داشته‌است بیزار است، اما سیمین شاعری نیست که شعرش در تاریکی باقی بماند؛ بلکه پنجره‌ای از نور و روشنی در آن باز است. در همین غزل پس از بیان دردها و رنج‌های زنان جامعه با لحنی لبریز از امید به آینده برای بهبود اوضاع و شرایط می‌گوید:

زنی که می‌آمد از کویر کنون نشسته است در افق
طلوع نارنج قلب او دمیده بر دشت و دمن است
(همان)

فضای ملایم و روشنی که در پایان این شعر ارائه می‌شود حکایت از تحولاتی دارد که سیمین به آنها واقف است. سیمین می‌داند برای رهایی زنان از این وضعیت تنها به آگاه کردن آنان نباید اکتفا نمود، بلکه باید مردان نیز همراهی کنند. از این رو از مردان می‌خواهد که این برابری را بپذیرند:

ما هردو ایم رهرو یک مقصد
بگذر ز خود پرستی و خود رایبی
دستم بگیر از سر همراهی
جورم بکش به‌خاطر همپایی

(همان: ۹۴)

سیمین هدف اصلی خود را به تکامل رساندن استعداد خلاقیت زنان می‌داند:

زینت فزای مجمع تو امروز هر سو زنی شهره به دانایی

(همان)

سیمین به زنان جامعه خویش مدام نهیب می‌زند که از خواب غفلت و جهالت بیدار شوند:

ای زن به اتفاق کنون می‌کوش
بند نفاق پای تو می‌بندد
کز تنگنای جهل برون آیی
این بند را بکوش که بگشایی

(همان)

سیمین خود زن است که می‌داند راه نجات زنان چیست، از این رو هدف و رسالتش را بر محور علم و دانایی قرار می‌دهد و به همین دلیل از زن می‌خواهد تا با نهایت تلاش خود را در کانون شناخت مرد به اثبات برساند و در کنار مرد به نقطه اوجی که شایسته آن است برسد:

ای مرد یار بوده‌ام و یاورت شدم
شیرین نگار بوده و شیریت ترت شدم

(همان: ۳۸۶)

سیمین زن را جان و روح زندگی مرد قلمداد می‌کند و با تأکید می‌گوید که مرد بدون زن جسمی بی‌روح است و این زن است که روح حقیقی را در زندگی مرد دمیده است:

بی من تو را قسم به خدا زندگی نبود
یک دست بوده‌ای و یک دست بی‌صداست
جان عزیز بودم و در پیکرت شدم
دست دگر به پیکر نام‌آورت شدم

(همان: ۳۸۷)

تلاش سیمین بر آن است که فرصت زندگی آزاد در تمام عرصه‌های علم و فرهنگ و هنر را به زنان بدهد و از جامعه می‌خواهد که بستری مناسب را برای رسیدن به آزادی‌های مطلوب فراهم نماید؛ از این رو «قلم» را برای این پیشرفت تنها ابزار می‌داند:

بر کاغذ ارزان کاهی بنویس از ظلم و تباهی
وقتی قلم در دست داری هر دم گلویش می‌فشاری
تا شعله خشم ستمگر دود آورد بیرون زکاهت
از بیم دزدی کزرک‌مینگاه دزدد خبر از دستگاہت

(همان: ۴۰۶)

سیمین در دفترهای شعری «جای پا»، «چلچراغ» و «مرمر» به صورت اختصاصی به آسیب‌شناسی مشکلات زنان در جامعه پرداخته است. در این دفاتر رابطه غیر عادلانه‌ای که در

جامعه در خصوص زن و مرد وجود دارد و واقعیت‌های تلخ جامعه‌ای که کمبودهای اقتصادی، احساس عاطفی برای زن به تمام معنا وجود دارد، روایت می‌شود.

زن در جامعه عرب نیز مورد بی‌مهری‌های فراوان واقع شده است. جامعه سوریه و لبنان که غاده السمان در آن پرورش یافته و زیسته است، نگاه به زن چندان نگاه خویشاوندی نبود، خاصه که آن زن، روشنفکر و فرهیخته نیز باشد. غاده که سنت‌شکن شعر عرب است، از دنیای اطراف بی‌زای می‌جوید و عزت خویش را از جهان با وجود حضور فعال و پویای خویش در عرصه نویسندگی با ترسیم و توصیفی از شهر آرمانی نشان می‌دهد. او در «اکذوبه...» افزون بر آنچه سیمین بدان می‌اندیشید، به نقش‌آفرینی زن در تحولات اجتماعی پرداخته، برای او نقشی فراتر از مادری و معشوقی می‌بیند: «ترانی شرر بلازیت و لافتیل، لهبه محرقه بلاضوء، اقف علی الاصلال کما فعلت منذ قروت، و اتلو «دیوان الحماسه» و اترحم علی اجدادی، و سجاده الارض تتم سرتقها من تحت اقدامی و و انا انشد: «امجاد یا عرب المجاد...» (غاده [الابدیه]، بی تا: ۱۶۶) ترجمه: آتشی می‌نمایند بی فتیله و روغن، شعله‌اش بی نور سوزان است. روی آثار باقی مانده گذشتگان می‌ایستم، کاری است که قرن‌ها می‌کنم و دیوان حماسه را می‌خوانم و بر اجدادم رحمت می‌فرستم، حال آنکه خاک وطنم را از زیر پایم می‌دزدند و می‌سرایم: «چه بزرگی‌هاست نو را از ای عرب چه بزرگی‌ها...»

از نظر غاده چه بسا استعدادها و توانایی‌ها و ذوق‌های زنان که در حصار تنگ‌نظری‌ها و سنت‌های مذموم و جامله فرو خفته و از بین رفته است و اکنون وقت آن است که این الگوها و سرمشق‌ها دگرگون شده و حق این موجودات مظلوم از تاریخ ستانده شود. غاده معتقد است که نه فقط در جهان غرب بلکه در شرق جهان راه برای تکامل زن به عنوان یک انسان بسته است: «تموت الایجذیه، فی بیت الشرقیه / فی مذبحه التفاصیل الصغیره الیومیه... / هل لمعت و الی الفضیه بدل حروف الایجذیه؟ / هل مسحت الغبار عن الاراتک / و ترکله یغض اهدا یک تحت الکحل؟... / ثمه مقبره اسمها التفاصیل / تدفن فیها ابجدیه المرء الشرقیه... (السمان، ۱۹۹۶: ۱۰۹) ترجمه: در خانه زن شرقی / الفبا می‌میرد / در قربانگاه، روزمرگی‌های حقیر ... / آیا ظرف‌های نقره ای را / برق انداخته ای / به جای حروف الفبا؟ / آیا فرش‌ها و پشته‌ها را / گردگیری کرده‌ای / و گذشته‌ای که مژگان سرمه آلودت را / غبار آلود کنند؟ / آنجا مقبره ای است / به نام روزمرگی / که در آن حروف الفبای زن شرقی / دفن می‌شود!

انزوا و کناره‌گیری، یاس و تنهایی: اشتباه بنیادین!

«در نقطه مقابل علاقه اجتماعی که معیار سلامت روانی است، خطاهایی قرار دارند که موجب اجتناب و کناره‌گیری از دیگری یا خودخواهی و قدرت طلبی می‌شوند و در حقیقت، جزئی از جنبه‌های مخرب سبک زندگی افراد، هستند. آدلر، در روانشناسی خود، این خطاها را، اشتباه بنیادین می‌نامد» (گنجی، ۱۳۸۵: ۱۹). از دیدگاه آدلر، آن هنگام که سرخوردگی اجتماعی، پیش می‌آید، فرد، همه را با دیدگاه منفی خود به نقد می‌کشد.

آدلر؛ معتقد است انزوا طلبی و عزت‌گزینی، در واقع یکی از ساختارهای اصلی تعارض و تقابل فرد، با خویش و جامعه است (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۰۴). از این رو، این ابزار به نوعی وسیله دفاعی شخص، محسوب می‌شود و زمانی که فرد به دلیل نیافتن ساختار روانی مناسب خویش در جهان پیرامون، دچار مشکلات روحی می‌شود، از موضع انزوا و گوشه‌گیری و پناه بردن به دنیای ایده‌آل فکری خویش، جلو می‌آید. «در واقع، اولین مرحله بیگانگی اجتماعی فرد، آن است که وی خود را در برابر ساختارهای جامعه، به صورت منفعل می‌بیند و توانایی رفتار در درون این ساختار اجتماعی را ندارد و قادر به تغییر آن نیست. فرد در این مرحله، از جامعه و نظام مسلط آن مأیوس می‌شود» (اسکارپیت، ۱۳۸۶: ۵۹).

از دیدگاه روانشناسی آدلر، فرد روان‌رنجور برای فرار از بحران‌های عاطفی، انزوا طلبی را پیشه می‌کند. «او از خانواده فاصله می‌گیرد تا در خلوت خود، بدون نیاز به کسی، به طور مستقل به آرمان‌های خود بپردازد. هرچند چنین فردی، در درون خود، از این دوری و انزوا، راضی نیست اما این رفتار، گونه‌ای شیوه تدافعی برای مقابله با جامعه، خانواده و اطرافیان است؛ چرا که فرد در این حالت از دیدگاه آدلر، خود را از آزار و اذیت دیگران در امان می‌بیند» (فیست و فیست، ۱۳۹۷: ۲۹۲).

منظور از بیگانگی از جامعه آن است که «فرد میان خود و افراد جامعه هیچ‌گونه انس و مهربانی نمی‌بیند و احساس می‌کند از ارزش‌ها و هنجارهایی که در جامعه حاکم شده، به دور است و به همین دلیل احساس اندوه، ناامیدی و حسرت می‌کند و البته در پاره‌ای موارد نیز این پدیده سبب خشم و شورش فرد می‌گردد.» (سلامی، ۲۰۰۰: ۱۵۱) از آنجا که «احساس یکی شدن با مردم جامعه و همکاری مسالمت‌آمیز با آنها از عوامل موثر در تحقق هویت انسان است» (خلیفه، ۲۰۰۳: ۶۶) می‌توان گفت بیگانگی از جامعه و محیط اجتماعی سبب می‌شود که فرد دست به اقداماتی جهت بازیابی و اثبات هویت خویش بزند. این پدیده در میان شاعران از طریق بازگویی اعمال آنها در اشعارشان صورت می‌گیرد.

گوشه‌گیری و بیگانه شدن با جامعه از دیگر علائم احساس کهنتری است و «بیشتر در آن دسته از افرادی که به خاطر مشکلات عاطفی مبتلا به احساس کهنتری می‌شوند، بروز می‌یابد.» (آدلر، ۱۳۶۱: ۱۶۶) در مورد شاعرانی که از محیط اجتماع و جمع دوستان خود احساس بیگانگی می‌کنند و به جدایی از آنها روی می‌آورند باید گفت علت این امر «بیشتر مشکلات روحی و روانی است که در نهایت در شعر آنها نیز منعکس می‌گردد. (جاسم، بی تا: ۱۰)

شروع دوران مدرنیته و جامعه سرمایه‌داران همچنان که به جلو پیش می‌رود، چالش‌های اساسی را برای افراد جامعه به وجود می‌آورد. چالش‌هایی که ممکن است فرد را از جامعه دور کند و در نهایت نوعی انزوا و تنهایی را به همراه ترسیم دنیای آرمانی برای او رقم بزند. از جمله چالش‌های اساسی مدرنیته، یاس اجتماعی یا مرحله سرخوردگی از جامعه و پناه بردن به عالم خیالی و آرمانی شهر ذهنی است.

سیمین شاعری بیگانه از خویشتن و جهان پیرامون است که آگاهانه یا ناآگاهانه تلاش می‌کند از جهان پیرامون خویش فاصله بگیرد. سیمین، به واسطه شرایط خانوادگی و اجتماعی‌اش با فعالیت‌های اجتماعی آشنا بود و از حقوق زنان، کاملاً آگاه بود «با توجه به رشته تحصیلی‌اش در دانشگاه حقوق قضایی، به فعالیت‌های اجتماعی و دفاع از حقوق زنان، رویکردی خاص داشت و از سر حوصله، به جدال با سنت‌های جامعه می‌پرداخت (زرقانی، ۱۳۸۴: ۳۸۲). سیمین خویشتن را در برابر ساختارها و نهادهای اجتماعی جامعه، به صورتی منفعل می‌بیند و از این رو، با اصل «کناره‌گیری» و انزوا که از دیدگاه آدلر یکی از جنبه‌های سائق «اشتباه بنیادین» است، مایوس از همه چیز و همه کس، چنین می‌سراید: «خانه ابری بود روزی / خانه خونین است اینک / می‌کشد در خون، پلنگ پیر، آهوی جوان را / وحشت قانون جنگل، تهمت دین است اینک / نوعروسان بلور اندام بازو مرمری را / حجله گور است و خاک تیره بالین است» (بهبهانی، ۱۳۸۵: ۲۱۲)

سیمین در اشعارش احساس نیاز به تنهایی و خلوت و پناه بردن به دنیای ذهن خویش را مورد توجه قرار داده است، تا جایی که تنهایی و انزوای شاعر را می‌توان بارزترین خصوصیت عاشقانه‌ها و اشعار سیمین دانست؛ «سیمین به واسطه شرایط اجتماعی و خانوادگی و مادر فرهیخته‌اش، با فعالیت‌های اجتماعی و حقوق زنان در جامعه، آشنایی داشت و با توجه به اینکه رشته تحصیلی‌اش در دانشگاه، حقوق قضایی بود به فعالیت‌های اجتماعی و دفاع از حقوق زنان، رویکردی معتدل و خالی از تعصب داشت و به افراط و تفریط دچار نشد، اما نمی‌توانست به ضدیت با جامعه خویش نپردازد. سیمین آرام آرام از سر حوصله به جدال با سنت‌های جامعه پرداخت» (زرقانی، ۱۳۸۴: ۳۸۲).

درونمایه تنهایی و اندوه، اصلی‌ترین درونمایه شعر سیمین است. مشکلات و دشواری‌های زندگی فردی و اجتماعی بر تشدید این حس در روحيات سیمین بسیار تأثیر گذار بود؛ سیمین در جایگاه زنی تنها از زبان کسی که به خاطر به دست آوردن چند سکه، مجبور به تن فروشی است چنین می‌گوید:

نه مرا همسر و هم بالینی که کشد دست وفا بر سر من
نه مرا کودکی و دلبندی که برَد رنگ غم از خانه من

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۱۹)

سیمین در اشعار خود با لحنی دردمندانه و شکوایه‌هایی سوزناک از تنهایی «زن» می‌گوید. سیمین در حوزه اشعار زنانه و بیان ویژگی‌ها و خواسته‌های زنان بر این نکته تأکید می‌کند که «زن» نمی‌تواند به راحتی حرف و سخن دل خویش را بگوید و همین سکوت‌های اجباری و تحمیل‌ها، او را هر چه بیشتر منزوی می‌نماید: «شعر مرد، سخن عقل است که به زبان دل می‌آید و شعر زن حرف دل است که لباس عقل می‌پوشد. کاش زن از مرد در شاعری تقلید نمی‌کرد. هر چه دلش می‌خواست می‌سرود» (بهبهانی، ۱۳۳۰: ۳). زنان شعر سیمین تنها هستند. «نغمه روستایی»، «رقاصه»، «زن در زندان طلا» همگی از جمله قطعاتی هستند که عزلت زن را به تصویر می‌کشند. زنی که از دنیای بیرون چیزی جز درد و رنج حاصلش نمی‌شود خنده او از سر اندوه و ناراحتی است:

بده آن قوطی سرخاب مرا تا زخم رنگ به بی رنگی خویش
بده آن روغن تا تازه کنم چهره پژمرده ز دلتنگی خویش
بده آن جامه تنگم که کسان تنگ گیرند مرا در آغوش

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۱۹)

سیمین از جامعه مردسالار بیزار است و از اینکه در این‌گونه جوامع، زنان نمی‌توانند حقوق خویش را به تمام و کمال استیفا نمایند، ناراحت است. اما چاره چیست؟ شخصیت‌های اشعار سیمین جز سکوت و پناه بردن به گوشه خلوت خویش چه کار دیگری می‌توانند بکنند. تنهایی و انزوا از جمله مسائلی است که آدمی همواره با آن رو به رو بوده است «انسان از هنگامی که متولد می‌شود، تنهاست و هنگامی هم که می‌میرد، تنهاست. در فاصله تولد تا مرگ هم تنهایی به شکل‌های مختلف به انسان روی می‌آورد. همین امر سبب شده است که برخی، تنهایی را عمیق‌ترین واقعیت در وضع بشری بدانند» (پاز، ۱۳۸۱: ۷). احساس تنهایی و انزوا را می‌توان

حالتی دانست که در آن، نه با خود است و نه با جهان بیرون. این احساس از خود بیگانگی و تنهایی از ویژگی‌های دنیای معاصر است. انسان در جامعه مدرن امروز به شدت در معرض هجوم تنهایی است. زندگی ماشینی و استحاله انسان در چرخه فناوری‌های صنعتی دنیایی پر ازدحام و هیاهو برای افراد می‌سازد که سبب می‌شود تنهایی و بی‌پناهی خود را هرچه بیشتر لمس نماید. سیمین در شعرهایش با به تصویر کشیدن سرخوردگی انسان و به‌ویژه زنان جامعه، این تنهایی را پیامد عصر مدرن می‌داند:

وقتی دروغ داور هر ماجرا شود	وفتی که سیم حکم کند، زر خدا شود
سرپوش مرگ بر سر صدها صدا شود	وقتی هوا، هوای تنفس، هوای زیست
دنیای من به کوچکی انزوا شود	بگذار در بزرگی این منجلاب یأس

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۴۳۸)

سیمین خود را به مانند بیگانه‌ای می‌داند که در این دنیا جایی برای وی نیست و هیچ کس را محرم اسرار و سنگ صبور غم‌هایش نمی‌بیند:

که به او شرح حال خود گویم	وه که یک اهل دل نمی‌یابم
قصه پر ملال خود گویم	محرمی کو که یک نفس با او

(همان: ۷۲)

سیمین در شعر «سنگ صبور» دنیای پیرامون خود را خالی از عواطف انسانی و لبریز از تزویر، دروغ، ریا، خشونت و بی‌رحمی می‌بیند که در آن هیچ کس به فکر دیگری نیست و هرکس در پیله عزلت خویش است:

کاینان هزار صورت و صد رنگند	یاری چه چشم دارم از این یاران
پنهان زمن ز خصم هماهنگند	در روی من به یاوریم کوشند

(همان: ۱۲۶)

سیمین در شعر «تشنگان را نوش باد» خود را فردی تنها می‌داند که از دنیای اطراف خویش گریزان است و از شدت تنهایی و غربت خود گلایه می‌کند:

شاید از سیاره‌ای در کهکشانی دیگرم	با دل همخانگان یک آسمان بیگانه‌ام
-----------------------------------	-----------------------------------

(همان: ۳۹۳)

نهایت این تنهایی و انزوا را می‌توان در شعر «شهربند سکوت» به زیبایی مشاهده نمود:

ز شهربند سکوت سر رهایی نیست که پیش خفته، مجال سخن سرایی نیست
 ز هیس هیس زبان شما توان نیست که خلق را به فغان من آشنا نیست

(همان: ۴۳۳)

بسیاری از درون‌مایه‌های عاشقانه‌های غاده السمان نیز حاصل انزوا و غربتی است که او به عنوان انسان معاصر که در تبعات منفی و غیر قابل اجتناب جامعه مدرن دست و پا می‌زند که احساس تنهایی از خود بروز داده است. غاده این تنهایی و انزوا را تا اندازه‌ای بزرگ جلوه می‌دهد. این تنهایی باعث روی آوردن انسان به درون خود می‌شود به گونه‌ای که شاعر خود را یکی از قربانیان این تنهایی رنج‌آور به حساب می‌آورد و نوشتن خود را محصول انزوا این می‌داند که او را از خود رانده و باعث شده تا او به دنیای قلم و جوهر پناه آورد و تا پایان عمر در همان دنیا باقی بماند. شاعر که از این تنهایی، و انزوا یکی از آن است به تنگ آمده است، با آغوشی باز پذیرای هر محبتی است.

غاده نیز همانند سیمین از عشق صادقانه با حسرت یاد می‌کند، البته احساس غم و غربت غاده در این شعر، پررنگ تر از شعر سیمین است. وی در شعری به نام «زنی عاشق ژرفای سبو» از غربت و تنهایی خویش در شهر مدرنی چون پاریس یاد می‌کند که در ازدحام خویش، از عشق تهی شده است: «امشی فی زحام الغربا و افراحم / ولا اعرف احدًا... مثل معطف/یدُسونه فی خزانه مَطعم مُزدحم ولا یعرفُ جیرانه!.../ها انه وحیده و مهجوره / مثل حبه فُستق منسیه / فی قاع خابیه کبیره موجه اسمها باریسی... / ایها البعید اللها البعید اللامنسی / باریسی هی الربع الخالی // من حبک! / و اراک تختالُ بهدوء ما بین سوادها و جفنها ... (السمان، ۱۹۹۸: ۱۳۱) ترجمه: «در میان ازدحام و شادی‌های غریبه‌ها، قدم می‌زنم در حالی که هیچ کس را نمی‌شناسم...، همچون پالتویی که آن را در گنجه رستورانی شلوغ جا داده اند، در حالی که همسایه اش را نمی‌شناسد! هان! اینک من تنها و محجور، مانند دانه پسته ای فراموش شده در ژرفای سبویی بزرگ و برجا مانده به نام پاریس... ای مسافر دور از وطنی که فراموش نشده ای، سرزمین پاریس، از عشق تو تهی است...، تو را می‌بینم که آرام میان مردمک چشم و پلک هایم می‌خرامی...»

گاه نارضایتی و اندوه به نوعی بی‌تابی و نگرانی تبدیل می‌شود و با تکرار مورد تأکید قرار می‌گیرد. این تکرار بر ابهام، درماندگی، بی‌قراری و بلا تکلیفی دلالت دارد. و در دیوان «الحب من الورید الی الورید» به وفور دیده می‌شود: «ایها الشقی ... / منذ افترقنا، / تساقطت اوراق الاشجار / ثلاث مرات ... / وانعدت أزهار الربیع / ثلاث دورات ... / و هاجرت الطیور البریة / ثلاث هجرات ...

/ و تحت المطر الشرس / أرى صورتك / المغسولة على طول ثلاثة شتاء ات! ... / و وداعنا المنقوش
 على ابواب ثلاث قارات! ... «(السّمان، ۲۰۰۵: ۷) ترجمه: ای سنگ دل / از زمانی که از هم جدا
 شدیم / برگ‌های درختان، سه بار فرو ریخت / و گل‌های بهاری سه بار، شکفتند / و پرندگان صحرا
 سه بار کوچ کردند... / و زیر باران شدید / تصویرت را می بینم / که در طول سه زمستان شسته شده
 است... / و خداحافظی ما که بر روی درهای سه قاره حک شده است...

برای شاعری مانند غاده السمان دیدن آلام و مصائب فردی و اجتماعی و از بین رفتن عدالت
 سبب از خود بیگانگی فرهنگی و انزوا می‌شود. غاده با دیدن دنیایی که در آن پاکی و انسانیت از
 بین می‌رود، هم‌نوا با کارگران، دهقانان، زنان و کودکان معصوم است. سیمین در برابر شرایط،
 جامعه را، خود را آنچنان ناتوان می‌بیند که به صورت منفعلانه‌ای از تغییر محیط اطراف مایوس
 است. این یأس و ناامیدی شاعر را به سمت و سوی پیله تنهایی و انزوا سوق می‌دهد: « و یأتینی
 صوتک بلا حنان / مثل صغیر قطار / یرحل فی براری لامتناهیة / محروقه الحشائش ... / بلا محطات
 ... / و لا رکاب ... / و لا توقف ... و لا هدف » (السّمان، ۲۰۰۵: ۲۱) ترجمه: صدای نامهربانان به
 گوشم می‌آید که / مانند سوت قطاریست که / در بیابان‌های بی‌انتهای حرکت و کوچ می‌کند. / بیابان
 های خشک و سوخته دل ... / نه ایستگاهی ... / نه مسافری ... / و نه توقفی و نه مقصدی.

و یا در شعر زیر جامعه‌ای تهی از عواطف انسانی و آکنده از خشونت را ترسیم می‌کند که
 شدت تنهایی و غربت آن، فرد را مجبور به فرورفتن در پیله انزوا می‌کند: « هذه المدینة هی
 مرضی / هذا الفراش هو مرضی / هذا الزمن هو مرضی / هذا الرجل هو مرضی / هذا الرجل کان
 حبا فصار فحاً » (السّمان، ۲۰۰۵: ۶۸) ترجمه: این شهر، بیمار است / این بستر، بیمار است / این
 روزگار، بیمار است / این مرد، بیمار است / این مرد عشقی بود که تبدیل به دام شد .

از نظر غاده این اجحاف بر زنان، ظلم و فشار سبب پناه بردن او به درون و انزوای وی و ایده
 آل‌گرایی وی می‌شود: « أن افتش عنک داخل جسدک / و افتش عن صوتک داخل کلماتک /
 و افتش عن نظراتک داخل زجاج عینیک / و افتش عن نبضک داخل کتله یدک ... / ذلک هو
 الفراق... » (السّمان، ۲۰۰۵: ۲۷) ترجمه: که تو را درون پیکرت جست‌وجو کنم / و صدایت را درون
 سخنانت جست‌وجو کنم / و نگاه‌هایت را درون شیشه چشمانت، جست‌وجو کنم / و نبضت را
 در کف دستت جست‌وجو کنم ... / این یعنی جدایی.

غاده محیط نامطلوب اجتماعی را دوست ندارد و از برخورد ابزاری و ناعادلانه با زن بیزار است
 و گاه به دلیل آنکه نمی‌تواند کاری برای بهبود شرایط اسفناک زنان جامعه انجام دهد، به پیله
 تنهایی روی می‌آورد. غاده در اشعار خویش با مکانیسم روحی « تنهایی » در حقیقت، تنها ماندگی
 افراد در جامعه را به تصویر می‌کشاند. غاده؛ در آغوش دردها و رنج‌ها، خود را همچون بیگانه‌ای

حس می‌کند که در این دنیا، جایی برای خویش نمی‌یابد و چنین می‌گوید: «مساء الخیر ایها الفراق ... / مساء المساء الحزین! (السمان، ۲۰۰۵: ۱۸۲) ترجمه: عصر بخیر ای جدایی / عصر آن عصر غم انگیز.

شکوه، اعتراض و پرخاشگری (جبهه‌گیری):

«گلابه، سوبه‌ای روانی در رفتار انسان است که در نتیجه نوع نگرش و افکار او به محیط بیرون و حتی احوال درونی خود او، در کلامش ظاهر می‌شود. این ویژگی از خصایص رفتاری شخصیت‌هایی است که با درنگ کردن بر مسائل مختلف، در وجه آزردهنده موضوع متوقف می‌مانند و به ناگزیر، لب به شکایت می‌کشند. بدبینی و بددلی به عنوان بخشی از علائم تخفیف احساس کهنتری، از دیگر انگیزه‌هایی است که افراد با افتادن در دام آن، به شکوه روی می‌آورند.» (آدلر، ۱۳۶۱: ۱۷) از دیگر عوامل مهمی که باعث بروز شکایت در شعر می‌شود، می‌توان به ناپایداری احوال شخصی، اغتشاش و نابسامانی پیاپی در امور مختلف زندگی فردی و اجتماعی شاعر اشاره کرد. در عصر حاضر «شاعران معاصر به سبب موقعیت اجتماعی، تیزبینی و نگاه شاعرانه خود، دید متفاوتی به دنیای اطراف و حتی درون خویش دارند و به همین علت بیان آنها نیز متفاوت است. نابرابری‌های اجتماعی، نادانی، فساد اخلاقی مردم و تعارضاتی که شاعران میان ارمانشهر خویش و دنیای واقع می‌بینند سبب بیان شکایت در اشعار آنها می‌گردد. (باباصفری، ۱۳۹۲: ۳۳-۳۴)

از دیدگاه آدلر؛ «اولین واکنش به حس حقارت، سائق پرخاشگری است. شاید او حتی قبل از فروید بر این باور بود که دو سائق اصلی حاکم بر زندگی فرد، غرایز جنسی و پرخاشگری است. تظاهرات این سائق، به اشکال مختلف مانند ضربه زدن، گاز گرفتن، جنگیدن و ... و در شکل شدید آن، سادیسم و یا رقابت، بروز و ظهور می‌یابد. گاه این سائق به اشکال متضاد آن تظاهر می‌یابد؛ مثل مشارکت در امور خیریه، همدلی و نوع دوستی.» (ناصری و رئیس، ۱۳۸۶: ۵۵).

یکی از مضامین مشترک ادبیات معاصر عربی و فارسی، شکایت شاعران از تبعیض‌های اجتماعی، به خصوص تبعیض‌های میان مردان و زنان است. در این دایره گفتمانی، کاربرد واژگان حوزه جامعه‌شناسی مثل ارباب و رعیت، فرودست و بالادست، شمشیر و قدرت، پرواز و قفس، شهر نور و ظلمت و ... قابل توجه است.

در کنار مساله‌های مهم فرهنگی و اجتماعی که سیمین در شعرش جلوه داده است؛ «زن» و دغدغه‌های او اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است. یکی از درون‌مایه‌های مهم شعر سیمین، طرح فمینیسم معتدل به شکل دفاع از حقوق زن، است. این مسئله، سیمین را به حضور در عرصه اجتماع فرا خوانده است، او بی‌مهری نسبت به زنان را نمی‌پسندد و در برابر این پدیده نابه‌هنجار

به فغان آمده است. وی در این گونه شعرها فریاد مظلومیت زنان و نادیده گرفته شدن ارزش والای آنان را در جامعه بشری تذکر می دهد و با بیان این مسایل، به نوعی خواستار برابری و عدالت جهانی می شود.

هدفی که سیمین برای زندگی زنان جامعه خود در نظر می گیرد، رهایی از اسارت و قیدوبندها و تحقیر و تبعیض است. از این رو به سنت مردسالار معترض است. هدف از شکایت در شعر، تخفیف و تسکین دادن درد و رنج‌هایی است که جان انسان شاکي را در خود فرو برده است. اینگونه گلایه سر دادن، شاعر را از غم و درد می رهند و برای او مجال آرامش مهیا می سازد؛ گویی وی به دنبال التیام از کلمات است. سیمین گاه برای نشان دادن آنچه که از سنت مردگرای جامعه وجود دارد به ترسیم و توصیف مرد خوب و بد می پردازد؛ مرد مطلوب و آرماني سیمین هر جایی پسند نیست: «این حریفان همه هر جایی و پستند و تو نه / کم ز پتیاره و پتیار پرستند و تو نه (بهبهانی، ۱۳۸۵: ۱۳۹)

شاید بتوان «کولی» در شعر سیمین را نماد درد و رنج زن ایرانی دانست. کولی در فرهنگ عامیانه و باورهای مردم ایران نمادی از رنج، بدنامی و اعتراض است: «کولی به حرمت بودن باید ترانه بخوانی / شاید پیام حضوری تا به گوش‌ها برسانی / دود تنوره دیوان سوزانده چشم و گلو را / برکش ز وحشت این شب فریاد اگر بتوانی (همان: ۱۴۸)

سیمین، کولی را نماد زن ایرانی می داند «کولی سیمین، سند معتبری از روزگار ماست. سندی که از عمق سنت‌های ما بیرون می آید و در شعر سیمین خود را آشکار و رسوا می کند» (دهباشی، ۱۳۸۳: ۱۳۶). از سوی دیگر کولی «نماد شجاعت و جسارت زن ایرانی است. سیمین با آوردن کولی در عرصه شعر امروز ایران، زنی در شعر پارسی می آفریند که فعال است و با جسارت و شجاعت می تواند فریاد بزند، جار بزند و حقوق تضعیف شده خود را مطالبه کند» (بهفر، ۱۳۸۱: ۵۶). سیمین در شخصیت «زهره» که او را مقابل «ایلخان» قرار می دهد نیز به همین مسأله پرداخته است. از این رو می توان نکوهش جامعه مردسالار را سبک اصلی زندگی سیمین دانست؛ از این رو به هر طریق ممکن بر این سنت می تازد. سیمین با هنرمندی هر چه تمام تر ذهن و زبان شعرش را تبدیل به مجلایی برای احراز هویت زن می کند:

ای کنیزک مطبخ زاد خواجه را به سلامی شاد این خرابه دود آباد خود مزار تو خواهد شد

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۵۳۸)

سیمین برخلاف موقعیت و جایگاه زن در جامعه سنتی ایران، زانی عاشق و سرکش هستند که در نظام اخلاقی و فرهنگی، روزگارشان، حکمی جز تحقیر به دنبال نداشت؛ تا جایی که

می‌توان گفت: احساس حقارتی که از وضعیت موجود بر روح و روان شاعرانی چون سیمین وارد شد، با شدیدترین حالات انزوا، گوشه‌گیری و گاه فریادخواهی و تظلم، خود را به نمایش گذاشت. تحسر بر از دست رفتن ایده‌آل‌ها و آرزوهای فردی و اجتماعی، فریادخواهی شاعری چون سیمین را به دنبال دارد؛ فریادی اعتراض‌آمیز بر تخریب آرزوها و ارزش‌های بشری و مسخ شئونات انسانی، سیمین را بر آن می‌دارد که در سوگ از بین رفتن صداقت در جامعه، با اعتراضی از سر خشم، بر جامعه‌ای این چنینی، فریاد برآورد که: «سجاده را به سفره دگر می‌توان فروخت / نان پاره‌ای دریغ که مهر نماز شد» (همان: ۴۴۱)

خشم سیمین از نابرابری و بی‌عدالتی است که در جامعه، هر روز با آن مواجه است: «کیست؟ بگوید!؟ از شما چه کسی هست / تا ز خراباتیان مرا برهاند؟ / زندگی‌م را ز نو دهد سر و سامان / دست مرا گیرد و مرا به راه کشاند» (همان: ۵۹)

خشم از فاصله طبقاتی و همدردی با قشر فرو دست جامعه، شاعر را بر آن می‌دارد که با سرمایه داری‌ها، به ضدیت پردازد و تسلط سرمایه داران بر مراکز قدرت را، به باد انتقاد بگیرد؛ سیمین در جایی با بیانی خشمگین اما طنزآمیز، چنین می‌گوید: «وقتی که سیم حکم کند / زر خدا شود / وقتی دروغ داور هر ماجرا شود» (همان: ۴۳۸)

سرکشی غاده نیز نسبت به روش برخورد جامعه با زن و تعاملات خانوادگی قابل توجه است. او در شعر زیر کلیشه‌های رایج پیرامون زندگی زن را به چالش می‌کشد: «حین سقطت سهوا علی هذا الکوکب / اکتشف ان حقوقی لا تتعدی الاکل و الشرب و الانجاب و الموت / فقررت ان اضیف الیها حقی فی الطیران (السمان، ۱۹۹۹: ۳۴) ترجمه: «هنگامی که به طور اتفاقی بر روی این ستاره افتادم / دریافتم که حقوق من از خوردن و آشامیدن و زادن و مرگ تجاوز نمی‌کند / پس تصمیم گرفتم که حق پرواز را نیز به آن اضافه کنم».

غاده نیز به حقارت سنتی زن، از عصر جاهلیت تا دنیای مدرن معترض است و به آن می‌پردازد: «لن اکون سبحة بین اصابعک / تلهو بها و انت تعازل اخری (السمان، ۲۰۰۳: ۱۲۳) ترجمه: «من تسبیح نیستم در میان انگشتانت / تا با آن بازی کنی آنگاه که با زنی دیگر از عشق سخن می‌گویی»

او در نهایی‌های اندیشه‌های شاعرانه و روح حساس خود از نابرابری‌ها، خیانت و ناتوانی‌های تحمیلی سخن می‌گوید: «اعرف اننی مازلت / واحده من رعایاک یا سیدی (السمان، ۱۹۹۲:

۷۹) ترجمه: «می‌دانم که من همیشه / یکی از رعیت‌های تو هستم، ای سرور من!»

غاده به موارد متعددی از جمله شکستن هنجارهای عاشقانه و فروپاشی ساختار سنتی و قبیله‌ای جامعه عرب نسبت به زن می‌پردازد. شاعر در جای‌جای مجموعه‌های شعری خود صدای

خشمگین زنی است که در میان شنزارهای عربی در موضع انکار ایستاده است و با قدرتی تمام در برابر جهان عرب مخالفت خود را فریاد می‌زند و مخاطب را به تمرد و عصیان فرا می‌خواند. او به سنت‌های کهن جامعه عرب که با وجود عصر حاضر هنوز در بسیاری از کشورهای عربی گونه‌های مختلف آن مشاهده می‌شود، با تمام توان می‌تازد و ندای بازنگری در آن‌ها را سر می‌دهد. وی در شعر «اعلنت علیک الحب» با نماد قرار دادن پرنده به عنوان مظهر آزادی و پرواز، شجاعانه بر سنت‌های کهنه عرب اعتراض می‌کند و قوانین خرافی جامعه و تبعیض‌های جاری در آن را به چالش می‌کشد (السمان، ۱۹۹۶: ۵۱ - ۵۲)

همچنین در این شعر، تمرد سیاسی و اجتماعی غاده، بروز و ظهور می‌یابد: «متمرده انا علی المیکرو فونات و سوط مروض السیرک.../ متمرده علی الاسنان الاصطناعیه فی افواه تعلق الماضی کاللبان/ متمرده علی قضبان الاقفاص، ذهبیه کانت ام بلاستیکیه او ملفوقه بالازهار او المناشیر او مکوهبه بالجلید/ متمرده انا علی لطف مصطنع ائقل من الکراهیه و مجاملات تکریمیه لزجه/ متمرده علی القفازات البیض فی سهرات المصافحات السکاکینیه/ تعبت من احتفالاتک التکریمیه لذاتک و انتحاراتک (همان: ۱۳۱) ترجمه: «من عصیان میکنم بر میکروفون‌ها و شلاق مربی.../ من عصیان می‌کنم بر دندان‌های مصنوعی در دهان‌هایی که گذشته را همانند پستان می‌جویند/ من عصیان می‌کنم بر میله‌های زندان، چه از جنس طلا باشند یا از جنس پلاستیک، پیچیده در گله‌ها یا پوشیده از اره‌ها و یخ متصل به برق/ عصیان می‌کنم بر محبت تصنعی سنگین تر از تنفر و تعارف‌های تکریمی لزج/ عصیان می‌کنم دستکش‌های سفید در دست دادن‌های چاقویی تفریحات شبانه/ از مراسم بزرگداشت شام و خودکشی‌های آیینی تو خسته شده‌ام.»

وی در این شعر، بر بال عصیانی‌گریزان از گذشته، به سوی آزادی پرواز می‌کند: «ها انا ارکض ... اطیر کفراشه/ ترسیم بجنایها خط الافق.../ اطیر من کهوف الماضی العفن، الی براری الحریه (السمان، ۱۹۹۶: ۱۵۱) ترجمه: «هان! من می‌دوم.. همچون پروانه، پرواز می‌کنم/ پروانه‌ای که با دو بالش، خط افق را ترسیم می‌کند/ از غارهای متعفن گذشته به سمت خشکی‌های آزادی پرواز می‌کنم.»

او همچنین در شعری با نام «زنی عاشق که با جغد دهشت در پرواز است» از روزمرگی و عادت‌های بیهوده زنان شرقی می‌گوید: «تموت الابجدیه، فی بیت المراه الشرقيه/ فی مذبحه التفاصيل الصغیره الیومیه/ هل لمعت الاوانی الفضیه بدل حروف الابجدیه؟/ هل مسحت الغبار عن الارانک/ و ترکته یغطی اهدابک تحت الکحل؟/ منی یحضر الضیوف؟... هل صفت هذا المدعوت/ بحبر قلمک/ و نرفت دم موهبتک/ لیله قطعوا رأس القط امام العتبه لارهابک؟.../ ثمه مقبره اسمها التفاصيل/ تدفن فیها البجدیه المراه الشرقيه (السمان، ۱۹۹۶: ۶۰ - ۵۹) ترجمه: «در خانه زن

شرقی، الفبا می میرد/ در قربانگاه روزمرگی/ آیا ظرف های نقره ای را برق انداخته ای/ به جای حروف الفبا؟ آیا فرش ها و پستی ها را گردگیری کرده ای/ و گذاشته ای که مژگان سرمه کشیده ات را غبار آلود کنند؟/ مهمانان کی می آیند؟/ آیا کفش ه ای مهمان ها را با مرکب قلمت/ رنگین کرده ای؟/ و خون استعدادت را بیرون کشیده ای/ در شبی که برای ترساندنت گربه را در حجله کشتند؟/ آنجا مقبره ای است / به نام روزمرگی./ که در آن حروف الفبای زن شرقی/ دهن می شود.

سائق خشم و پرخاشگری در شعر سیمین و غاده اعتراضی است به شرایط موجود در جامعه. همدلی با رنج دیدگان و محرومان، ویژگی بارز شعر سیمین و غاده است که آنان را به اعتراض و پرخاشگری در برابر نظام‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی وا می‌دارد. این خشم، حتی حیطة زندگی عاطفی و فردی شاعر را دربر می‌گیرد. سیمین و غاده، برخلاف موقعیت و جایگاه زن در جامعه سنتی ایران و عرب، زنانی عاشق و سرکش هستند که در نظام اخلاقی و فرهنگی، روزگارشان، حکمی جز تحقیر به دنبال نداشت؛ تا جایی که می‌توان گفت: احساس حقارتی که از وضعیت موجود بر روح و روان شاعرانی چون سیمین و غاده وارد شد، با شدیدترین حالات انزوا، گوشه‌گیری و گاه فریادخواهی و تظلم، خود را به نمایش گذاشت.

بیان گرایش عاطفی در سخن: عشق

«یکی از حالات روانی شایع در افراد مبتلا به احساس کهنتری، پدیده گرایش به دیگران است به تبع این میل درونی، فرد سعی دارد تا با ابراز این علاقه مفراط در قالب کلام، اضطراب و نگرانی درونی خود را سرکوب کند.» (پروین، ۱۳۸۶: ۱۱۶) «دایرة عشق برای شاعران دارای احساس کهنتری بسیار محدود است، به خصوص زمانی که به زنی از طبقه اجتماعی یا شرایط خانوادگی بالاتری دلبسته شوند، نتیجه این امر برای آنها چیزی نیست جز ناپودی و شکست؛ به همین دلیل در بیشتر موارد، عشق نزد آنها منجر به نوعی احساس تواضع مفراط می‌شود.» (بدوی، ۱۹۹۸: ۲۸۹)

عشق و محبت، از بن‌مایه‌های پر بسامد در ادبیات کلاسیک فارسی و عربی است و مضامین کمابیش مشترکی را شامل می‌شود. از جمله وصل و هجران، اندوه و شوق و شعف، معشوق و ویژگی‌های او و تعاملات و مناسباتش با عاشق که از منظر جامعه‌شناسی ادبیات، روایت‌کننده گفتمان مردسالار جامعه است. حتی اوصاف مربوط به معشوق در پرده و جفاکار و دیریاب ناشی از عدم حضور او در صحنه اجتماع و مواضع ضعف و ناتوانی او در اظهار وجود است. هر چه فرد محیط اطراف خویش را عاری از محبت و عشق ببیند، این اجحاف، ظلم و فشار سبب پناه بردن او به درون و انزوای وی و ایده‌آل‌گرایی وی می‌شود؛ تا جایی که به دنبال یافتن مطلوب خویش

می‌گردد و از همین جاست که عشق یکی از آرمان‌های مطرح شده در شعر سیمین و غاده السمان است.

سیمین، بانوی غزل فارسی است که جریان شعری او عاشقانه است و بالطبع اشعار او بیشتر حول محور عشق و از نوع عاشقانه است. سیمین بهبهانی درباره عشق به خود چنین می‌گوید: «دم مزن از من و تویی / شکوه مکن از این دویی / آن که به جاست خود تویی / وان چه سزاست خود منم (بهبهانی، ۱۳۹۴: ۸۵۰)»

و در جای دیگر سیمین خود را به عنوان «من» خطاب می‌کند، هر چند این «من» با همه مهربان و بخشنده بوده است، اما اکنون مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار گرفته است. این شعر که با عنوان «بیرون ز خطی ای «من»! است، عشق به خود و دیگران را به طور واضح شاهدیم: «بیرون ز خطی ای «من»! / دیگر نمی‌خواهندت / حتی جگر بندانت / حتی سه تن فرزندت / ای «من» که جان فرسودی! / یک نخل بخشش بودی / با مردم بیگانه / یا خیال خویشاوندت (همان، ۹۸۵)»

سیمین از احساسات زنانه بسیار سخن می‌گوید؛ احساساتی که گاه تلاش برای پنهان کردنش داشته اما نتوانسته است آن را پنهان نگه دارد. شعر زیر نمونه‌ای از تعارض درونی اوست. وی پس از توصیفات اروتیک چنین می‌گوید:

سرتا به پای خواهش من	باغی پر از نوازش من
سر می زند زگلشن من	یک دشت بوسه غنچه غنچه
آغوش پر بهار دارد	انگار باغ مهرگانی
هنگامه شکفتن من	هنگام را نمی‌شناسد

(همان: ۸۵۹)

بهبهانی در جاهای دیگر احساسات خود را نسبت به معشوق مرد بدون پرده پوشی بیان می‌کند آن هم با زبان و لحنی زنانه که تا قبل از او و فروغ بسیار کم سابقه بوده است:

چون درخت فروردین پر شکوفه شد جانم	دامنی ز گل دارم بر چه کس بیفشانم
ای نسیم جان پرور امشب از برم بگذر	ورنه این چنین پر گل تا سحر نمی‌مانم
لاله وار خورشیدی در دلم شکوفا شد	صد بهار گرمی ز سرزد از زمستانم

(دیوان، ۱۳۹۴: ۲۹۶)

در اشعار سیمین بهبهانی، عاشق کاملاً سرسپرده و تسلیم معشوق است. عاشق در برابر عشق معشوق جان می‌دهد و گاهی فراتر از جان را نیز باید تقدیم معشوق کند:

در پای عشقم جان بده، جان چیست بیش از آن بده گریخته فرمانبری، از جان پی فرمان برو
(دیوان، ۱۳۹۴: ۳۱۳)

در اشعار این بانوی غزل، رضا و تسلیم خالصانه در برابر یار یک قاعده کلی برای عاشق است و در این میان وفا، جفا، مهر و قهر معشوق یکسان و خواندن و خواندنش برابر است و عاشق برای معشوق از تمام وجودش مایه می‌گذارد:

باز آن که فرمان می‌برم، عشق تو با جان می‌خرم آن را که می‌خواهی زمن، آن می‌کنم آن می‌کنم
(همان، ۳۵۲)

اگرچه از دیدگاه روان‌شناسی عشق، همراه با تسلیم در برابر معشوق است، اما این تسلیم باید تا حدی باشد که شخصیت و یکپارچگی فرد صدمه نبیند. در میان اشعار سیمین یک نمونه از سادیسیم را در شعر «دیوانگی» شاهدیم. وی در ابتدای شعر از خداوند یاری می‌خواهد که یارش را مورد آزار و اذیت قرار دهد تا جایی که او را خوار و زار کند. این نفرت، همان عشقی است که ناامید شده است:

یارب مرا یاری بده، تا خوب آزارش کنم هجرش دهم زجرش دهم، خوارش کنم زارش کنم
(دیوان، ۱۳۹۴: ۳۰۰)

و در پایان این شعر دوباره می‌خواهد یارش را اسیر خود کند و با سوگندهای فراوان او را به دام خود اندازد و چون در این راه توفیق یافت، آزار و اذیت خودش را آغاز کند:

چون یار شد بار دیگر، کوشم به آزار دیگر تا این دل دیوانه راه، راضی ز آزارش کنم
(همان، ۳۰۱)

عشقی که سیمین در سراسر دیوانش از آن سخن می‌گوید بر مبنای چنین رابطه انسانی و عمیق پایه‌گذاری شده است و تنها در یک مورد ذکر شده شاهد نوعی دیگر آزاری هستیم.

سیمین به دنبال دنیایی است که در آن عشق در تمامی ذراتش جاری باشد. او دنیایی را می‌جوید که در آن بتوان از خود رها شد تا بتوان در مسیر عشق گام نهاد. آرمان سیمین نیز نفی

عشق های دروغین و رسیدن به حقیقت عشق است؛ عشقی که شاید آن را در آرمان شهر رؤیایی شاعر پیدا نمود:

دوستت می دارم و بیهوده پنهان می کنم خلق می داند و من انکار ایشان می کنم
عشق بی هنگام من تا از گریبان سرکشید از غم رسوا شدن سر در گریبان می کنم
(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۵۴۶)

سیمین از این دنیایی آشفته در پس ذهنیت خویش شروع به ساختن آرمانی از عشق می کند که نه تنها در این عشق آرمانی خللی وارد نمی شود بلکه نجات بخش او نیز هست:

میان هر رگم از عشق جوی می جاری است چنین که مست تو هستم چه جای هشیاری است
چه برق جستن و خندان به مرگ پیوستن جنون عشق چه زیباست گر بیماری است
ز شور عشق چه زیباست گرچه بیماری است به حالتی است که فارغ ز خواب و بیداری است
(همان: ۴۱۹)

عشق آرمانی که در ذهن سیمین است تصویرهایی خیالی است که بیشتر ساخته فکر اوست و در واقعیت های جاری زندگی ریشه ندارد چرا که در دنیای حقیقی هوس جای عشق را می گیرد و لقمه ای نان خیالی، اندیشه زن را به خود مشغول می سازد:

در جان مردها هوس و شور می دهد زیبایی نهفته به زنگار گرد تو
وان سکه ای که گاه به دست تو می نهند پاداش حسن توست نه درمان درد تو
(همان: ۲۶۵)

تصویری که سیمین از عشق ارائه می دهد، در اینجا حقیقتی است که در جامعه و دنیای اطراف مشاهده می کند از این رو برای غلبه بر ترسی فراگیر از خالی شدن جهان از عشق، واقعیت را به حیطة تخیل می کشاند و آرمان گرایانه از عشقی دم می زند که طالب آن است اینجاست که خطاب به عشق می گوید:

همیشه در خیال من، ز شعله گرم تر تویی چه گرم دوست دارمت، اجاق سرد اگر تویی
نه آتشی که بی هنر، به تاب شعبه بیندت زبانه هنر بلی، زبان شعله ور تویی
نه شاخسار گلبنی که زینت سرا شوی چو نارون به سایه ها، امید رهگذر تویی

(همان: ۶۸۱)

غاده السمان نیز بنیان‌گذار جریان شعر زنانه در دنیای عرب است. این جریان به همه مسائل مربوط به زنان از جمله عشق و دیگر مسائل مبتلابه آن توجه دارد. غاده نیز همانند سیمین از عشق صادقانه با حسرت یاد می‌کند، البته احساس غم و غربت غاده در این شعر، پررنگ‌تر از شعر سیمین است. وی در شعری به نام «زنی عاشق ژرفای سبو» از غربت و تنهایی خویش در شهر مدرنی چون پاریس یاد می‌کند که در ازدحام خویش، از عشق تهی شده است: «امشی فی زحام الغربا و افراحم/ ولا اعرف احداً... مثل معطف/ یدسونه فی خزانه مطعم مزدحم ولا یعرف جیرانه!.../ها انه وحیده و مهجوره/ مثل حبه فستق منسیه/ فی قاع خابیه کبیره موجب اسمها باریسی.../ ایها البعید الله البعید اللامنسی/ باریسی هی الربع الخالی/// من حبک! و اراک تختالُ بهدوء ما بین سوادها و جفنها ... (السمان، ۱۹۹۸: ۱۳۱) ترجمه: «در میان ازدحام و شادی‌های غریبه‌ها، قدم می‌زنم در حالی که هیچ کس را نمی‌شناسم...، همچون پالتویی که آن را در گنجه رستورانی شلوغ جا داده‌اند، در حالی که همسایه‌اش را نمی‌شناسد! هان! اینک من تنها و محجور، مانند دانه پسته‌ای فراموش شده در ژرفای سبویی بزرگ و برجا مانده به نام پاریس... ای مسافر دور از وطنی که فراموش نشده‌ای، سرزمین پاریس، از عشق تو تهی است...، تو را می‌بینم که آرام میان مردمک چشم و پلک‌هایم می‌خرامی...» این جمله نشان می‌دهد که می‌توان در نگاه غاده به عشق صادقانه دست یافت، اما این مفهوم در شعر سیمین، دست‌نیافتنی است.

غاده السمان در عین توصیف این رابطه عاشقانه، همچنان از بی‌اعتمادی خویش سخن می‌راند: «لم اکن لاثق بک/ اذا صافحتنی خشیت ان تسرق اصابعی.../ اذا قبلتني، احصیت عدد اسناني!... (السمان، ۱۹۹۲: ۷۵) ترجمه: «مباد که به تو اعتماد کنم/ آن‌گاه که دستانم را فشردی/ ترسیدم، مباد انگشتانم را بدزدی/ و چون بر دهانم بوسه زدی/ دندان‌هایم را شمرم...»

غاده در شعری به نام «دلدارم، عزیزترین دشمن» در طیفی زنانه و سرشار از لطافت، از مناسبات ضالمانه میان خود و معشوقش می‌گوید، مردی که زن را همیشه در بند می‌خواهد و احساسات‌اش را نادیده می‌گیرد: «رسمت لبجیبی عصوراً، فرسم لی قفصاً/ رسمت له امراه، فرسم لی قیداً/ رسمت له بحرأ و افقاً، فرسم لی سجنأ/ رسمت له نهراً، فرسم لی سداً/ رسمت له شجره، فرسم لی فاسداً/ رسمت له قلباً، فرسم لی دولاراً/ الیس حبیبی اعز ادعانی؟ (السمان، ۲۰۱۱: ۶۷) ترجمه: «برای دلدارم گنجشکی نقاشی کردم، برایم قفسی کشید/ برایش زنی نقاشی کردم، برایم بند و زنجیر کشید/ برایش دریا و افقی نقاشی کردم، برایم سدی کشید/ برایش درختی نقاشی کردم، برایم تبری کشید/ برایش قلبی نقاشی کردم، برایم اسکناس دلار کشید/ آیا دلدارم، عزیزترین دشمن من نیست؟»

عشق، با تعریف انسانی، زنده و سرشاری که غاده السمان از آن می‌دهد، در قلب شعر او با نیرویی شگرف همواره در زادن و زاده شدن است و از درون همین زایشی پیوسته است که انسان متعالی او، خود را فریاد می‌زند: «حین أموت، / لا تکتبوا اسمی علی شاهدۀ قبری / ولكن سطرورا حکایة حبی / وانقشوا : هنا ترقد امرأة ، / عشقت ورقة !...../ و ماتت غرقاً داخل محبرة !..... (السمان ، ۱۹۹۸ : ۱۲۸) ترجمه: آنگاه که می‌میرم / نامم را بر سنگ گورم ننویسید ... / اما داستان عشق مرا بنویسید و بنگارید : این جا آرامگاه زنی است / که به برگی، عاشق بود / و درون دواتی غرق شد/ و مُرد

در حقیقت می‌توان گفت غاده به دنبال عشق اصیل انسانی است. او می‌خواهد که «عشق پلی میان انسان و کمال او باشد و موانع درونی را که مانع تفاهم و گفتگو میان انسان ها می‌شود، از میان بردارد» (مشکین فام، ۱۳۸۴ : ۱۴۸). براساس چنین باوریست که می‌سراید: «احبک/ لکنی اکره ان تعتقلنی/ کما یکره النهر/ ان یعتقله مجراه.../ فی نقطه ... احبک/ لکنک لن تستطیع اعتقالی/ کما یفشل الشلال فی اعتقال نهر. و تفشل البحیره و الغیمه و یفشل السد (السمان، ۱۹۹۶ : ۱۰) ترجمه: «دوستت دارم/ اما متنفرم از این که مرا در بند کنی/ همانگونه که رودخانه متنفر است/ از این که مسیرش او را در بند کند/ در یک نقطه ... دوستت دارم/ اما تو نمی‌توانی مرا در بند کنی/ همانگونه که آبشار موفق نمی‌شود رودخانه را در بند کند/ و دریاچه و ابر شکست می‌خورند/ و سد شکست می‌خورد...»

اسارت به واسطه عشق و ازدواج از دیگر موتیف‌های پر بسامد در شعر غاده و سیمین است که در عین حال ، بیانگر تبعیض ها و نابسامانی‌های پنهان خانواده در جوامع آنهاست. مشکلی که به صورت تسلط یک سویه مردان در جوامع شرقی مطرح می‌شود: «و باسم «لحب»، حاولت أن تُحیطَ عنقی بشریط هاتفٍ/ و تُربطنی الی ساق السریر/ ککلبِ صغیر، یقطن الانتظار/ و یهز بذلیله مرحبا بک باستمرار... (السمان، ۱۹۹۲ : ۱۲) ترجمه: «به نام عشق، تلاش نمودی که با سیم تلفن برگردنم احاطه پیدا کنی و مرا به پای تخت ببندی، همچون سگ کوچکی که منتظر است، در حالی که پیوسته دمش را به نشانه خوش آمدگویی به تو تکان می‌دهد...»

این مضامین در شعر غاده این گونه تکرار می‌شود: «و ماذا فی ذلک؟ الم تکونی حبیبی؟/ کنت مثل احمق یحاول تعلیم السنونو استعمال البوصله/ او یحلم بلعب دور مهندس الصوت داخل صدفه بحریه/ او دور قائد الاور کستر السیمفونه الموج الجامع/ الحب عندک مرادف القفص لا الاجنحه! (السمان، ۱۹۹۹ : ۳۳) ترجمه: «نظرت در این باره چیست؟ آیا تو معشوق من نبودی/ تو همچون احمقی بودی که سعی می‌کرد به پرستو، نحوه استفاده از قطب نما را یاد دهد/ یا در

این اندیشه بودی که نقش تصویربردار را در دل صدف دریایی / یا نقش رهبر ارکستر را در سمفونی موج‌های سرکش بازی کنی / عشق نزد تو مترادف با قفس است، نه پرواز».

او عشق را قدره بندی زخم زن می داند که جسم و جان او را می آزارد. در اندیشه غاده عشق درنده و خونریز است و همه وجود عاشق را در بر می گیرد: «الاتری معی / ان البحر لحظه اعتقل السمکه بعشقه / قتلها ایضا؟!» (السمان، ۱۹۹۶: ۱) یعنی: آیا تو نیز چون من نمی بینی دریا در همان دم که ماهی را با عشقش در بند کرد، به کشتنش داد؟

نتیجه‌گیری

براساس آنچه که در اشعار سیمین بهبهانی و غاده السمان مشاهده شد به روشنی می‌توان دریافت که حس حقارتی که در اشعارشان دیده می‌شود، حاصل تاثیر عوامل محیطی همچون نگرش سلطه‌گرایانه، عدم حمایت، فقدان محبت و غیره است.

نتایج تحقیق نشان می‌دهد که هر دو شاعر آرمانگرا در عرصه مضمون از کلیشه‌های اجتماعی روزگار و پارامترهای عاشقانه‌ای که زن را به انحصار و انقیاد می‌کشاند، بی‌زاری جسته‌اند و از آنجا که دنیای پیرامون را برای اصالت دادن به تجارب و احساسات زنانه، دنیای فاقد صلاحیت می‌دانند، مهمترین راه تدافعی آنان در مقابله با احساس حقارت، برتری‌جویی، علاقه اجتماعی، یاس و تنهایی، انزوا و کناره‌گیری؛ شکوه و اعتراض، است. با توجه به اینکه هر دو شاعر زن هستند و محدودیت‌های حاکم بر زنان و تبعیض‌ها جامعه نابرابر را لمس کرده‌اند، دنیای آرمانی مشترک آن‌ها را به هم نزدیک کرده است. با نگاهی به اشعار ارائه شده به روشنی می‌توان دریافت که مشکلات اجتماعی و دردهایشان پیوند تنگاتنگی با هم دارد، این دو شاعر آرمانگرا در لابه‌لای اشعار خود در صدد ترسیم دنیای آرمانی هستند که بن‌مایه‌های اصلی آن را آزادی، عدالت، برابری زن و مرد و عشق تشکیل می‌دهد.

هر دو شاعر به نوعی از استقلال فکری و عاطفی در اشعار خود دست می‌یابند و سعی در انتقال دغدغه‌های خود به عنوان جنس زن و نیمی از جمعیت جامعه انسانی دارند. عمده این دغدغه‌ها شامل احساس تنهایی و انزوا، احساس بی‌اعتمادی و گاه ترس از جامعه مردان، ایده‌آل‌طلبی و آرمان‌شهر خواهی و امثال آن است. این ویژگی‌ها و خصوصیات در اشعار غاده، بیشتر قابل لمس و درک است.

سیمین بهبهانی و غاده السمان درگیر مشکلات اجتماعی خصوصاً برتری جنس مذکر بر جامعه بودند که احساس کهنتری را در اشعارشان پررنگ ساخته است، اما وی هرگز مغلوب کهنتری خود نشدند و توانستند با تقویت علاقه اجتماعی، این احساس را به سمت کمال و پیشرفت سوق دهند.

این دو بانوی شاعر که از فعالان عرصه‌های سیاسی و اجتماعی ایران و عرب بودند و در زمینه ادبیات و شعر نیز فعالیت وسیعی داشتند، توانستند احساس کهنتری را در جهت عملی کردن آرمان‌های اصلاح‌گرایانه خویش به کار گیرند. به گونه‌ای که در غالب نشانه‌های کهنتری، شاهد هدایت احساس حقارت به سوی تعالی شخصیت این دو شاعر و پررنگ کردن ارزش‌های وجود زنانه هستیم.

منابع

- آدلر، آلفرد (۱۳۶۱)، *روان‌شناسی فردی*، ترجمه: حسن زمانی شرفشاهی، تهران: پیشگام.
- (۱۳۷۹)، *شناخت طبیعت انسان از دیدگاه روان‌شناسی*، ترجمه: طاهره جواهرساز، تهران: رشد.
- آقابوسفی، علیرضا (۱۳۸۶)، *شخصیت، روان‌شناسی عمومی*، تهران: پیام نور.
- باباصفری، علی اصغر و نوشین طالب‌زاده (۱۳۹۲) *بررسی و تحلیل شکواییه اجتماعی در شعر معاصر*، ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال سوم، شماره اول، صص: ۵۳-۳۱
- بهبهانی سیمین (۱۳۳۰)، *سه تار شکسته*، تهران: علمی.
- (۱۳۸۵)، *مجموعه اشعار*، تهران: نگاه.
- (۱۳۶۶)، *دویده‌ایم و هنوز می‌دویم*، دنیای سخن، شماره ۱۳، صص ۱۰-۱۳.
- بهفر، مهری (۱۳۸۱)، *عشق در گذرگاه‌های شبزده*، تهران: هیرمند.
- پاز، اوکتایو (۱۳۸۱)، *دیالکتیک تنهایی*، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران: لوح فکر.
- جاسم، عزیز سید (دو تاریخ) *الاغتراب فی حیاة و شعر الشریف رضی*، بیروت: دار الاندلس للطباعة و النشر خلیفه، عبدالطیف محمد (۲۰۰۳) *دراسة فی سیکولوجیة الاغتراب*، القاهرة: دار غریب للطباعة و النشر دهباشی، علی (۱۳۸۳)، *زنی با دامنی شعر «جشن‌نامه سیمین بهبهانی»*، تهران: نگاه.
- راس، آلن (۱۳۷۳) *روان‌شناسی شخصیت (نظریه‌ها و فرایندها)* ترجمه سیاوش جمال‌فر، تهران: بعثت رایکمن، ریچارد (۱۳۸۷) *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه مهرداد فیروزبخت، تهران: ارسباران زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۴)، *چشم‌انداز شعر معاصر ایران*، تهران: نشر ثالث.
- سجادی، سیدمهدی (۱۳۸۴)، *فمنیسم در اندیشه پست مدرنیسم*، فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان، شماره ۲۹.
- سیاسی، علی اکبر (۱۳۵۴)، *نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- الشربینی، لطفی (دو تاریخ) *معجم مصطلحات الطب النفسی*، مراجعه: عادل صادق، موسسه الکویت للتقدم العلمی: مرکز تعری العلوم الصحیة
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۸)، *نقد ادبی*، چاپ دوم، تهران: میترا.
- شولتز دوان و شولتز، سیدنی (۱۳۹۸)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سید محمد، ویراست نهم، تهران: فرهنگ معاصر.
- فیست، جس و گریگوری جی فیست (۱۳۹۴) *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: دوران

کارور، چارلز (۱۳۷۵)؛ نظریه‌های شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
کریمی، یوسف (۱۳۸۹) روان‌شناسی شخصیت، چاپ چهاردهم، تهران: ویرایش
منصور، محمود (۱۳۶۹) احساس کهنتری، تهران: دانشگاه تهران
موساک، هارولد (۱۹۹۹) نظریه شخصیت آدلر، ترجمه محمد عزیزی، تهران: ادب
ناصیحی، عباسعلی و رئیس، فیروزه (۱۳۸۶)، مروری بر نظریات آدلر، تازه‌های علوم شناختی، سال ۹، شماره ۱،
صص ۶۶-۵۵.

COPYRIGHTS

© 2023 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: کریمی زهرا، سپهری سپیده، شمالی اسکویی آرزو، حاجیها الهه، بررسی تطبیقی نظریه «احساس حقارت» و شیوه‌های مقابله با آن براساس روانشناسی فردگرای آدلر در اشعار شاعران زن ایران و عرب (سیمین بهبهانی، غاده السمان)، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۷، شماره ۶۷، پاییز ۱۴۰۲، صفحات ۳۷۹-۳۴۱.